

نور رهبران حزب دمکرات کردستان را محکوم می کنیم

جمهوری اسلامی با ردیگر دست به یک جنایت ننگین زدوطنی یک توطئه تروریستی در بیست و دوم تیر ماه عبدالرحمن قاسملو دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران را با نفاق قادی نماینده حزب در خارج از کشور و یک تن از زکردهای عراق را در اطریش ترور کرد.

هرچند هنوز جزئیات کامل و دقیق این جنایت تروریستی رژیم انتشار نیافته است، اما از اخباری که تاکنون منتشر شده چنین برمی آید که جمهوری اسلامی با یک توطئه دقیق و از پیش طراحی شده، سران حزب دمکرات را برای مذاکره به یک جلسه دعوت میکند و توطئه تروریستی خود را بمرحله عمل و اجرا درمی آورد. البته این نه اولین و نه آخرین اقدام سرکوبگرانه و تروریستی رژیم علیه مخالفین سیاسی است.

رژیم جمهوری اسلامی در تمام دوران حیات

توضیح و تشریح ۲۲

برنامه سازمان

پس از تشریح بخش حد اکثر برنامه، ضروریست که توضیح مختصری نیز در مورد بخش حد اکثر برنامه بویژه آن جزء که به وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا می پردازد و برخی مطالبات مشخص، فوری و عملی داده شود.

در برنامه سازمان آن جزء که به وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا می پردازد و شرح زیر فرمولبندی شده است:

"* کونیستهای کشورهای مختلف در راه اهداف آنها بی مشترک خود که توسط غلبه شیوه تولید سرمایه داری در سراسر جهان معین شده است ناگزیر از اتخاذ مواضع فوری غیرمتشابه اند. زیرا سرمایه داری در تمام کشورهای به یک درجه توسعه نیافته و در کشورهای گوناگون، سرمایه داری در محیط سیاسی و اجتماعی گوناگونی توسعه می یابد. در ایران جایی که سرمایه داری هم اکنون به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است، به سبب سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد در صفحه ۷

ننگین خود به وحشیانه ترین شیوه های سرکوب و ترور علیه مردم ایران و مخالفین سیاسی خود دست زده و چنان جانباختن آفریده است که یک نمونه آن کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی در سال گذشته بود. ماهیت سیاستهای ارتجاعی سرکوبگرانه، تروریستی و ضددمکراتیک جمهوری اسلامی بر هیچکس پوشیده نیست. مردم زحمتکش کردستان ایران نیز طی ده سال گذشته ماهیت ارتجاعی رژیم را با تمام وجود خود لمس کرده اند. جنایاتی که جمهوری اسلامی علیه مردم مبارز کردستان مرتکب شده است بر استی آنچنان عظیم و وحشیانه بوده است که هیچگاه از خاطر خلق قهرمان کردستان محو نخواهد شد. جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت ارتجاعی خود هیچ مخالفتی را بهر شکل آن و از سوی هر جریانی با شد تحمل نمی کند.

در صفحه ۳

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

شرایط وخیم و اسفناوری که رژیم جمهوری اسلامی به توده های زحمتکش مردم ایران تحمیل نموده است طی چندین دهه اخیر هرگز سابقه نداشته است. چندین سال مداوم است که روز بروز شرایط ما دی زندگی مردم وخیم تر شده است. فقر و فلاکت توده ها بعد از یک دهه ای بخود گرفته است. بیکاری وسیع و گسترده، کمبود کالاهای اساسی و نیازهای مردم، تورم فسادگسیخته، تنزل حیرت آور سطح زندگی کارگران و زحمتکشان، ناتوانی اکثریت عظیم مردم ایران از تأمین حد اکثر معیشت، تنها گوشه های از این شرایط وخیم و اسفناور محسوب می شود. این فشارهای مادی با یک رشته فشارهای معنوی تکمیل شده است. دیکتاتوری عریان و سرکوب عریان گسیخته رژیم جمهوری اسلامی که همراه با سلب ابتدائی ترین حقوق سیاسی و مدنی مردم همراه بوده است، شرایط معنوی زندگی مردم را همچون شرایط مادی دشوار و غیر قابل تحمل کرده است.

در صفحه ۴

مرگ خمینی و تعمیق تضادها

خمینی به مشکلاتی که پس از مرگش برای "حکومت اسلامی" و بر سر جان نشینی وی بوجود خواهد آمد غیر آشنا نبود و بخوبی از خطراتی که در این حیطه رژیم جمهوری اسلامی را تهدید مینمود، با خبر بود. این موضوع که در عین حال بر دیگر سران رژیم نیز پوشیده نبود، پس از برکناری منتظری آشکارتر گردید. موضوع اخیر نه فقط مسئله جانشینی وی را در باهم عمیقی فروربرد، بلکه آینده کل نظام را نیز بس تیره و تاریک ساخت. پس از حذف منتظری، خمینی با تضاد لاینحلی دست به گریبان بود. او از یک سو هیچگونه اعتمادی به مراجع تقلید نداشت و میدانست که هیچیک از آنان نه اهل کشورداری است و نه قادر است به سیاست او در جایگاه او انجام وظیفه کند، از سوی دیگر ضرورت وجود یک مرجع تقلید بر اساس نظام "ولایت فقیه" امری بدیهی و جزء لاینفک "حکومت اسلامی" میدانست و خود وی، با عنوان یک مرجع تقلید، رهبر "جامعه اسلامی" بود و بر همین پایه حکومت میکرد. علاوه بر این قانون اساسی جمهوری اسلامی و نیز تصریح مینمود که پس از مرگ وی، مرجع (ویا مراجع) تقلید دیگری بایستی رهبری جامعه را بدست گیرد. این تناقض، مسئله جانشینی او را با بن بست مواجه میساخت که خمینی راه حل این تناقض را در تغییر رویه اصلاح قانون اساسی یافت و کمی پیش از مرگ خود در صفحه ۲

یاور استهای سیاسی

- ★ اهداف رفسنجانی از سفر به شوروی و ...
- ★ "انتخابات ریاست جمهوری، رژیم را ...
- ★ "وحدت جناحها یا تشدید تضادها

در صفحه ۱۶

از میان نشریات

☆ وحدت رژیم و "امپریالیسم" را افشاء سازیم
در صفحه ۵

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

مرگ خمینی و تعمیق تضادها

با مسئله رهبری تعیین تکلیف شود. خزعلی عضو شورای نگهبان، این ضرورت را چنین بیان میکند: "فعلداری ضرورتی که در اجتماع هست خبرگان صلاح دانستند یک نفر (را) ... انتخاب کنند". افراد و دسته‌جات مختلف بلافاصله با "رهبر" جدید "بیعت" کردند و این مضحکه تا مدت‌ها کش داده شد. سران رژیم نیز طی این دوره نه تنها سعی کردند از طرح اختلافات حتی المقدور بپرهیزند، بلکه دائماً وحدت همه جناح‌ها سخن را ندادند. همه جا اینطور تبلیغ میشد که حمایت از مسئولین و رهبری موجب "رضایت و خوشنودی روح امام" میشود. احمد خمینی که "یا دگار امام" بود و به اعتباری می‌توانست تا شیرا تمشخص و محدودی در این زمینه داشته باشد، از این امر دریغ نکرد و بارها و بارها در صحبت‌های خود، ضمن حمایت از خامنه‌ای، توده‌های مردم را نیز به حمایت از او و دیگر مسئولین فراخواند. او کرا به مردم "اطمینان" داد که "مسئولان نظام در خطا امام" هستند و کاهش حمایت از مسئولین را "خیانت به امام و انقلاب" نامید. خامنه‌ای نیز برای آنکه جلوی مخالفتها و اختلافات را بگیرد در ضمن ادای خمینی را در آورده باشد، به حربه زنگ زده "شرع" متوسل شد و مطرح ساخت که "امروز طرح مسائل اختلاف - برانگیز شرعاً ممنوع است و صاحبان قلم و بیان مسئولیت بیشتری در ایجاد وحدت دارند. ... دشمن سعی دارد مردم را از ادامه حرکت بازدارد و با عمده کردن مشکلات وحدت را مخدوش سازد و ما باید متوجه این دسیسه باشیم" (کیهان - ۸ تیر) و بالاخره رفسنجانی که همواره یک طرفه اصلی اختلافات بوده است، اطاعت از خامنه‌ای را امری ناشی از "الطاف خفیه الهی" میدانده و او که از وحدت ظاهری خوشحال و شگفت زده شده است میگوید "وحدتی را که امروز در جایی می بینیم و همچنین هماهنگی میان جریانیهای فکری کشور و مسئولان و شخصیت‌های کشور در غیاب حضرت امام، نمی‌توانند بدون دخالت دست‌نهایی و اراده الهی تحقق یافته باشد". رفسنجانی که بهتر از هر کسی با تضادها و اختلافات درونی رژیم آشناست و با بعد نا بود کننده این اختلافات را نیز میداند، پیرامون "وحدت" جناحها و جریانات فکری عوام فبریبی میکند و در همان حال بخاطر آنکه از طرح اختلافات جلوگیری کرده باشد و در این فرصت طلائی تا آنجا که میتواند خط خود را پیش ببرد، سخنان خود را اینطور تکمیل میکند "قدر این نعمت الهی را باید دانست و اجازه نداد دشمنان با وارد شدن از بیراهه این وحدت و یکپارچگی را بهم بریزند" (کیهان - ۱۰ تیر) علاوه بر این آقایان، دیگر سران رژیم نیز هر یک به نوبه خود و تا آنجا که در چنته دارند، درباره وحدت و هماهنگی سخن پر داری می‌کنند.

محور بین تغییرات را نیز ترسیم نمود. جدائی مرجعیت از رهبری، راهی بود که خمینی برای خروج از بن بست تجویز می نمود و اما جدائی مرجعیت از رهبری چیزی نبود جز نفی نظام "ولایت فقیه"! "ولی فقیه" و بنیانگذار جمهوری اسلامی، خود نخستین کسی بود که در او پسین دم حیات، از "ولایت فقیه" "خروج" مینمود و تیشه بر ریشه آن می‌زد. "شورای با زنگری قانون اساسی" وظیفه این تغییر و اصلاح را بر عهده گرفت. امام رگ خمینی پیش از آنکه تکلیف قانون اساسی روشن شود، زیر پای همه دست‌اندرکاران وحشت زده را خالی کرد و تصمیم عجول تری را فراروی آنها نهاد. در خلاء ایجاد شده، خطر برآمد توده‌های بیجان آمده و منزجر از زل نظام بیشتر نمایان میگردد. خطری که حیات همه جناحها و دسته‌جات حاکم را بطور جدی و هلاکت‌بار تهدید میکرد و آنها را به اتخاذ تصمیمات سریع میکشاند.

سران رژیم از اوضاع پیش آمده بشدت نگران بودند. روزنامه رسالت در فسادای مرگ خمینی این نگرانی را چنین تصویر نمود: "در لحظات حساس و تاریخی کنونی یکی از مهمترین مسائل ... آینده نزدیک حکومت و کشور است. آیا حکومت اسلامی در فقدان رهبری امام خمینی قادر است به راه خود ادامه دهد؟ برای جبران خلاء رهبری در بعد قانونی چه راهی وجود دارد؟! و سپس برای توضیح بیشتر و بیا پاسخ به این سوالات چنین میگوید "مهمترین رکن ثبات جمهوری اسلامی" رهبری آن است و "بزرگترین آسیبی که ارتحال امام خمینی از نظر تشکیلات حکومتی وارد نمود ایجاد یک خلاء عظیم حکومتی بود. ... فقدان رهبری می‌توانست مهمترین رکن فرو ریخته شدن ثبات نظام باشد. ... شرایط گذران کشور در فقدان رهبری نکته‌ای بود که احتمالاً رکان دیگر ثبات نظام را متزلزل میکرد" این عبارات به آشکارترین شکل ممکن هراس فزون از حد سران رژیم را در شرایط پس از مرگ خمینی به نمایش میگذازد. از همین رو آنها ضمن برقراری یک حکومت نظامی اعلام نشده برای مقابله با هرگونه حرکت توده‌ای، قضیه جان‌شینی خمینی را به سرعت سرهم بندی کردند تا آنجا که "سرعت عمل" مجلس خبرگان در تعیین خامنه‌ای بعنوان جانشین خمینی، حتی از جانب یکی از اعضای هیات رئیسه این مجلس "عجاب انگیز" نیز خوانده شد. با انتخاب خامنه‌ای بعنوان "رهبر"، تغییر آن بندهای قانون اساسی که در آنها از شرایط رهبری صحبت میشد و قرار بود بعد اصلاح شوند، پیشاپیش بمرحله اجرا درآمد تا هر چه سریعتر خلاء رهبری پر شود. خلائی که همگان بدان اذعان داشتند و به خطرات مهلک تبعات آن نیز واقف بودند، اوضاع بحرانی‌جا معه اتخاذ سریع یک تصمیم را ضروری و مرتعیین جانشینی خمینی را غیر قابل تعویق میساخت و فرصتی باقی نمیگذاشت که ابتدا قانون اساسی اصلاح شود و بعد

اما حقیقت آن است که وحدتی میان جناحها در کار نیست. وحدت اگر میان آنها هست، وحدتی دین‌پرین، وحدت در خصوص با توده هاست. وحدت در وحشتناست، وحشتنا زکارگران و زحمتکشانی که بیش از ده سال با خشن‌ترین شیوه‌ها سرکوب و استمنا شده‌اند. وگرنه اختلافات درونی آنها نه تنها کاهش نیافته است بلکه روز بروز تشدید شده و سپس از مرگ خمینی، موارد آن نیز افزایش یافته است. همین جناح رفسنجانی در همان حال که از "وحدت" دم می‌زند، در هر گام عملی که برمیدارد مجبور است به خمینی رجعت کند و در مقابل مخالفین، با و تکیه زند. فی‌المثل در مورد برقراری مناسبات نزدیک و گسترده با اتحاد جماهیر شوروی در نما ز جمعه نهم تیرماه چنین میگوید که مبتکر اصلی زمینه سازی مسافرت وی به شوروی، خود خمینی بوده است و اینک به دنبال حرکت جدید گورباچف، خمینی ا بتکار نوشتن نامه‌ای را بدست گرفت و بعد هم وزیر امور خارجه شوروی را به حضور پذیرفت و از اینجا چنین نتیجه میگیرد که "این سند محکمی است که حضرت امام این راه را ترسیم کردند و موقعی هم که سفر من مطرح شد ایشان از سفر من اظهار رضایت فرمودند و گفتند بروید که روابط دو کشور را حسنه کنید و خط را کاملاً خود ترسیم کرده بودند" وقتی که "وحدت" میان جناحها و جریانات فکری مختلف موجود است، معلوم نیست این توضیحات به چه منظوری ارائه میشود و اساساً چه نیازی به این سند سنا زیباست؟ رفسنجانی که خوب میداند اتفاقاً این سیاست از جانب همه طرفداران شعار "نه شرقی نه غربی" زیر سوال رفته است، اضافه میکند که "خوشبختانه این تفسیر درستی برتر نه شرقی نه غربی ما شد، که امروز شیطان‌ها القاء نکنند که بعد از امام خط نه شرقی نه غربی مخدوش شده است و حتی این قرار دادهای مسائلی بوده اما ما از آنها آگاهی داشتند" (ک - ۱۰ تیر) روزنامه کیهان همچنین اضافه میکند که "حجت الاسلام رفسنجانی همچنین از هشدارهای نمازگزاران که دا و طلبانه شعار مرگ بر شوروی را پس از سفر اخیر در شعارها حذف کرده بودند تشکر کرد و گفت: این انتخاب درستی است چون با سطح روابطی که ما داریم معنا ندارد این شعار را بدهیم و این شعار متعلق به تاریخ گذشته و بسخا طرها‌های بدی بود که آنها انجام دادند" اما "حزب الله" و دیگر مخالفین این سیاستها، یعنی همان "شیطان‌ها" می‌مورد نظر رفسنجانی، گرچه هنوز از ضربه مرگ خمینی گیج و منگ هستند، اما بهر حال صدایشان شنیده میشود. مثلاً احمد خمینی که در نخستین روزهای پس از مرگ خمینی مردم را به حمایت از مسئولین فرامیخواند، روزهای بعد از آنها میخواند که مواظب و مراقب "اهداف" و "راه امام" باشند و حرکت مسئولین را بدقت دنبال کنند. احمد خمینی در ستیک روز بعد از سخنرانی رفسنجانی از "امت حزب الله" که آنها



مرگ خمینی و ...

را "داده دهندگان راه امام" خطاب نمود، خواست که رویدادها و مورجا معه را زیر نظر بگیرند تا در "مسیر اهدا فورا امام" خللی پیش نیاید. او خطا ببا این اقتضای اضافه نمود که شما باید حرکت مسئولین را بدقت دنبال کنید و مسئولین بدانند که باید خطا ما را تا تحقق کامل ادامه دهند "امت حزب الله با یستی در مقابل آن عده معدودی که میخواستند مسیر جامعه را از خط امام منحرف کنند با تمام وجود مقابله نموده و اجازه ندهند در زحمت و تلاش های امام عزیزمان و دست آوردهای انقلاب اسلامی کوچکترین خللی وارد آید" گرچه سخنان احمد خمینی هنوز از صراحت لازم برخوردار نیست، با این وجود جهت اصلی آن از هم اکنون معلوم است. او میخواست برای حفظ و تداوم "خط امام" "امت حزب الله" را به صحنه بکشاند و از طریق آنها، مسئولین را در چارچوب های پیشین نگاه دارد. "هشیا رباشید که استکبار با تبلیغات گسترده خود در تلاش است این معنا را شایع کند که بعد از امام انقلاب با شکست مواجه میشود و این شما مردم شریف و پیرو امام هستید که با یستی با حضور خود در صحنه های نبرد با کفر جهانی، تبلیغات و نقشه های شوم آنان را نقش بر آب کنید... اگر خدای نا کرده روزی ما به یکی از این دو قطب (شرق یا غرب) متسکی شویم دیگر مبارزه ما معنایی نخواهد داشت" (ک - ۱۲۱۰ تیر، پرا نتزوتا کیدا زما ست)

علاوه بر این اختلاف و استنباط آقایان از سیاست "نه شرقی نه غربی" هم اکنون بر سر این که چه کسی مرجع تقلید باشد اختلاف هست، بر سر این

که در این اختلافات حکم کدام مرجع قطعی و قابل اجرا است اختلاف هست، میان خود مراجع تقلید از یکسو، و میان مراجع ورهبری از سوی دیگر اختلاف هست، بر سر اینکه آیا مراجع نیز با یستی از حکم رهبری تبعیت بکنند یا نه اختلاف هست و دهها اختلاف ریز و درشت دیگر. از اینرو آشکار است که آتش بیس موقت و لحظه ای میان جناح ها که این روزها رژیم در بزرگ جلوه دادن آن تلاش زیادی بکار میبردند بر مبنای عدم وجود اختلافات، که بر پایه وجود تفاوت و منافع مشترک در قبایل توده ها است. آرامش بسیار موقتی در جنگ و جدال - های درونی، عکس العمل ناگزیر جناح ها در برابر توده ها و ترس از آنها است. اگر خمینی در تعداد مخالفان و دشمنان خود درونی نقش مهمی داشت که داشت، تا شیر مرگ، وی در تشدید این نزاعها بی چون و چرا است. در عین حال با پیدا شدن نکتته را در نظر داشت که در حیات خمینی نیز گرچه این تضادها و اختلافات اساسا غیر قابل مهار بود و تشدید آن توده ها را علیه رژیم تشجیع مینمود و طبعاً خطرات اصلی همانا از این زاویه جناح ها را تهدید میکرد، اما با این وجود دسته جات مخالف یکدیگر امیدوار بودند که خمینی با نفوذی که بر کل نظام و جامعه داشت بتواند این خطر را موقتا از فراسر آنها دور سازد. اما این دسته جات خوب میدانند که امروز هیچکس نمیتواند چنین نقشی را بازی کند. با دامن زدن بر اختلافات، این خطر که یک خطر سهمگین و واقعی است، بطور جدی ترو ملموس تری بر فراز آنها به چرخش در می آید و بساط آنها را بر می چیند. و از همینجا است که جناح ها موقتا به آتش بیس اعلام نشده ای روی آورده و همگی از "وحدت و یکپارچگی" سخن میگویند. سران رژیم البته سعی میکنند این مسئله

را به "فضل و عنایت" خالق و پروردگار نسبت بدهند، حال آنکه این ترس از خلائق است که آنها را بهم نزدیکتر میسازد!

بنا بر این بدون هیچگونه شک و تردیدی تضادها و اختلافات میان جناح ها و دسته جات مختلف هیات حاکمه بیش از پیش تشدید میشود و بحران حکومتی دامنه وسیعتری بخود میگیرد و هیچ موعظه و پیامعجزه ای جلودار انفجار این تضادها نیست. نه فقط به این دلیل که پایه گذار نظام جمهوری اسلامی که نقش بسیار مهمی در "حکومت اسلامی" ایفا میکرد به دیر ر عدم رهسپار شد، نه فقط بدلیل آنکه خود "ولی فقیه" با صحنه گذاشتن برجدهای مرجعیت از رهبری، شکست نظام "ولایت فقیه" را اعلام نمود، و نه فقط بدلیل آنکه در تحولات اخیر جناح با زاویه اتکاء خاصه ای از قدرت بیشتر و موقعیت بهتری برخوردار شد و جناح رقیب که به عقب رانده شده است متضاد عکس العمل است، بلکه با لایحه با این دلیل که بحران موجود اساسا یک بحران انقلابی است، بحران حاد دومی که رژیم جمهوری اسلامی را در خود فرو برده است، ریشه های عمیق اقتصاد - اجتماعی و سیاسی دارد. اختلافات میان جناح ها و دسته جات حاکم در اساسا از این بحران نشأت میگیرد و عبارت دیگر بحران حکومتی جزء لاینفک رژیم است. واضح است که این انتخابها منتهی به جانشینی خمینی نه تنها نتوانسته است خلاء رهبری را پر کند، و بسه اختلافات موجود در این حیطه خاتمه بخشد بلکه خود موجب بروز اختلافات جدید و تشدید بیش از پیش تضادها نیز گشته است. مجموعه این تحولات، جمهوری اسلامی را بیش از پیش تضعیف نموده و شرایط سرنگونی آن را فراهم تر ساخته است.

از صفحه ۱

ترور رهبران حزب دمکرات ...

کم نیست نمونه هایی که حتی انتقادهای برخی از نیروهای درون حاکمیت از سیاستهای هیئت حاکمه با سرکوب و روبرو شده است. ما جرای منتظری آخرین نمونه از این دست بود. تحت چنین شرایطی چه کسی و چگونه از این رژیم ارتجاعی و ضد دمکراتیک میتواند انتظار تحقق اندکی از خواسته های مردم را داشته باشد؟ آیا رژیمی که حتی مرتجعینی نظیر بازرگان، بنی صدر، منتظری و امثالهم را تحمل نمی کند، میتواند حزب دمکرات کردستان را تحمل کند و یا با تحقق حتی جزء ناچیزی از خواسته های این خلق ستمدیده موافقت کند؟ خیر! پس چگونه میتوان سیاست حزب دمکرات را برای حصول توافق با جمهوری اسلامی که از مدتها پیش آغاز شده است، توضیح داد؟ پاسخ این مسئله نیز روشن است و به ما هیئت سازشکارانه و سیاست هسای محافظه کارانه این حزب بازمیگردد. سیاستی که

خود عبدالرحمن قاسملو قربانی آن شد. رژیم جمهوری اسلامی بنا بر ما هیئت فوق ارتجاعی اش حتی این سیاست سازشکارانه حزب دمکرات را تحمل نکرد و بجای تدارک جلسه مذاکره برای حصول توافق، تدارک ترور عبدالرحمن قاسملو و همراهان او را دید و بشکلی حساب شده و دقیق آن را مرحله اجرا آورد.

مردم کردستان چه درسی باید از این وقایع بیا موزند؟ تردیدی نیست که خلق ستمدیده کردبا مبارزه آشتی ناپذیر ده ساله خود با رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که برای تحقق خواسته های برحق خود راه مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را برگزیده است. ترور رهبران حزب دمکرات، با زهم به آنها می آموزد که رژیم جمهوری اسلامی اهل صلح و مصالحه و امتیاز نیست. این رژیم جز زبان زور و سرکوب، ترور و اختناق

چیزی نمی داند، بنا بر این حصول به حق تعیین سرنوشت مستلزم تشدید مبارزه برای سرنگونی آن است. پیشمرگان حزب دمکرات کردستان نیز می آموزند که تحقق خواسته های مردم کردستان جز از طریق تشدید مبارزه مسلحانه برای برافکندن این رژیم ارتجاعی ممکن نیست. تنها مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک در ایران میتواند مطالبات همه مردم ایران، از جمله مطالبات خلق ستمدیده کرد را متحقق سازد.

سازمان ما در عین حال که هرگونه سیاست سازشکارانه را محکوم و مردود میداند، ترور عبدالرحمن قاسملو و همسران او را به دست تروریستهای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی شدیداً محکوم میکند و زتوده های مردم سراسر ایران میخواهد که برای پایان بخشیدن به این جنایات هولناک رژیم، مبارزه خود را برای سرنگونی آن تشدید کنند.



کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

مردم ایران تحت یوغ اسارت بار رژیم پسر میبزنند که با تلفیق عیان و آشکار دین و دولت دشمنی خود را با هرگونه آزادی و دمکراسی نشان داده، مردم ایران را از هرگونه حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی محروم نموده و دهها هزارتن را بجزم داشتن اعتقادی سواي آنچه که جمهوری اسلامی می پسندد تیرباران کرده است. این رژیم ضد دمکراتیک و ارتجاعی دست به چنان جنسایات وحشیانه ای علیه مردم ایران زده است که در نوع خود کم سابقه می باشد.

بدیهی است که این همه ستم و فشار و سرکوب بلاجواب نبوده است. توأم با تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی بر میزبان خشم و انزجار مردم از این رژیم افزوده شده و دامنه ناراضی و اعتراض توده ای پیوسته و وسعت گرفته است. اکنون اکثریت عظیم توده های مردم و در روی رژیم قرار گرفته و خواستار سرنگونی آن هستند. این وسعت گرفتن دامنه ناراضی توده ای، بر اوضاع خود رژیم نیز تا شیب گذارده و بحران سیاسی را تشدید کرده است. جمهوری اسلامی که این همه مصائب اجتماعی را به مردم ایران تحمیل کرده است، امروز بیش از همیشه در چنگال یک بحران سیاسی دست و پا می زند و قادر به کنترل اوضاع و احوال بحران نیست. هیچ چشم اندازی جز تشدید بحران سیاسی در برابر رژیم قرار ندارد. تحت یک چنین شرایطی که امر سرنگونی جمهوری اسلامی به وظیفه ای مبرم تبدیل شده است، طرح شعارهای عملی بیش از هر زمان دیگر نمیتواند توده مردم را بسیج کند و متشکل سازد و به امر انجام وظیفه بزرگ آنها یاری رساند. سازمان ما از مدت ها پیش شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را بعنوان شعار که بدرستی اهدا فو و وظائف انقلاب ایران در در نخستین مرحله آن منعکس میسازد، مطرح کرده است. این شعار اکنون بیک شعار تبلیغی تبدیل شده است. شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، تبلور همه خواستها و مطالبات مردم از انقلاب محسوب میگردد. جمهوری دمکراتیک خلق که می باید بر ویرانه های جمهوری اسلامی بنا گردد، خلاصه و بیان اعمال حاکمیت مستقیم توده ها و برقراری یک دمکراسی توده ایست که در آن حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی مردم به کاملترین و پیگیرترین وجه ممکن تامین میگردد و همه مطالبات انقلابی - دمکراتیک، ضدامپریالیستی و رفاهی توده مردم متحقق خواهد شد. اما هرچند که این شعار کاملترین و جامع ترین شعار ممکن برای انجام وظایف انقلاب محسوب میگردد و در عین حال هم اکنون در میان بخش وسیعی از توده های مردم

نیز نفوذ کرده است، اما مقتضیات شرایط کنونی ایجاب میکند که ما علاوه بر این شعار و تبلیغ و ترویج مداوم و مستمر آن، به طرح شعارهای مشخص تری بپردازیم که بیانگر عام ترین و اساسی ترین خواسته های توده مردم باشند، این خصوصیت را دارا باشند که سریعاً توسط مردم جذب شوند و به یک نیروی مادی تبدیل گردند. یک نمونه از چنین شعارهایی، شعار کار، نان، آزادی، حکومت شورائی است. که در حقیقت بیان مشخص تر همان شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است و در خدمت تحقق آن می باشد. امروزه میلیونها تن از زحمتکشان ایران که تعداد آنها به حدود ۵ تا ۶ میلیون نفر میرسد بیکارند و گروه کثیری در حالت بیم و هراس از انبیکار شدن بسر می برند. این جمعیت عظیم بیکار که در منتهای فقر و مسکنت بسر می برد قربانی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و سیاستهای فذوق - ارتجاعی جمهوری اسلامی است. آنها طالب کارند تا بتوانند از این فقر کمر شکن نجات یابند و زندگی خود را بخوانند. شان را تامین کنند، اما سرمایه داران ایران که این همه سود حاصل دسترنج و استثمار کارگران بچیبزده اند، بحران اقتصادی را دست آویز قرار داده و هر روز گروه دیگری از کارگران را اخراج و بیکار می کنند.

فقر و گرسنگی گسترده، کمبود اساسی ترین ما یحتاج مردم، از جمله کمبود نان که هم اکنون صف های طولی برای آن ایجا شده است و خطر بروز یک قحطی جدی و همه جانبه یکی دیگراز مسائل عمومی توده های مردم است. طی چند سال گذشته از این جهت نیز مداوم وضع وخیم تر شده و با توجه به سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی از این هم وخیم تر خواهد شد. کمیابی نان روز بروز محسوس تر میشود، کمبود اساسی ترین ما یحتاج روزمره کارگران و زحمتکشان با عادی و خیم تر از این بخودخواهد گرفت، گرانی و افزایش روزافزون کالاها قدرت خرید ابتدائی ترین ما یحتاج را نیز از آنها سلب خواهد کرد و فقر و گرسنگی تشدید خواهد شد. جمهوری اسلامی جزو خا متا و ضاع کاری نکرده و نخواهد کرد.

خواست آزادی و دمکراسی یکی از فراگیرترین مطالبات توده های مردم است. همه مردم ایران از بی حقوقی و فقدان آزادی و دمکراسی، سرکوب و اختناق رنج می برند و خواستار دمکراسی و آزادی هستند، اما جمهوری اسلامی که با سلب حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی از مردم و برقراری یک دیکتاتور عریان و عنان گسیخته مردم را در بی حقوقی تام و تمام قرار داده است، تمام ایلات دمکراتیک و آزادیخواهان و وسیع تری را

در میان مردم برانگیخته و آنها را بیش از پیش به مبارزه برای آزادی و دمکراسی را سخ تر نموده است.

بهر کس روشن است که این عمومی ترین خواسته های مردم، ما دام که جمهوری اسلامی بر سر کار است متحقق نمی گردند. اما یک حکومت انقلابی - دمکراتیک نمیتواند با سپردن ابتکار عمل بدست توده ها، و ایجا دموانع بر سر راه غارتگریها و سودهای بی حد و حساب سرمایه داران آنها راه فوریت حل کند. ایجا داین حکومت انقلابی - دمکراتیک مستلزم بدست گرفتن قدرت توسط توده های مردم، درهم شکستن ماشین دولتی موجود و اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه از طریق شوراهاست. لذا طرح شعار حکومت شورائی، ایده دولت طراز نوین و اعمال حاکمیت توده ای بیان میدارد که با جمهوری دمکراتیک خلق منطبق است. در این شعار، "حکومت شورائی" صرفاً بیان اعمال حاکمیت مستقیم توده ای در جمهوری شکل مشخص دیکتاتور پرولتاریاست. چرا که یکی از وجوه اصلی تمایز میان جمهوری دمکراتیک خلق و جمهوری شوروی در این است که جمهوری شوروی بیانگر دیکتاتور پرولتاریاست و از همان آغاز وظائف سوسیالیستی را در دستور کار قرار می دهد، در حالیکه در جمهوری دمکراتیک خلق مقدم بر استقرار دیکتاتور پرولتاریا، دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی یعنی یک دمکراسی توده ای برقرار میگردد که سپس به سلطه یکپارچه پرولتاریا یعنی دیکتاتور پرولتاریا می انجامد.

شعار کار - نان - آزادی - حکومت شورائی آن شعاری است که در لحظه کنونی میتواند ما را در امر بسیج توده های مردم و تحقق اهداف انقلاب یاری رساند.



با کمکهای مالی خود
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)
را یاری رسانید

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران



از میان

نشریات

پیر و وحدت رژیم و لیبرالیسم را افشاء سازیم

چندی پیش سیمدنفر از نمایندگان پارلمان اروپا، طی صدور یک قطعنامه در "حکومت رژیم جمهوری اسلامی بخاطر نقض حقوق بشر در ایران، حمایت خود را از سازمان مجاهدین بعنوان جانشین رژیم فعلی اعلام داشتند. در این قطعنامه ضمن آنکه با برخی از سیاست‌های رسوا شده جمهوری اسلامی آنهام بر وفق تما یلات و منافع این گونه نهاد های بورژوازی و امپریالیستی برخورد شده بود، در عین حال "شورای ملی مقاومت" که همان سازمان مجاهدین خلق باشد، بعنوان "نماینده مردم ایران" معرفی گردید. تلاش امضا کنندگان قطعنامه این بود که از تنفروانچار عمیق توده های مردم ایران نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و همچنین از فضای ضدیت و مخالفت موجود در بین مردم سایر کشورها نسبت به این رژیم - بغایت ارتجاعی، به سود معادلات سیاسی باب میل دول امپریالیستی و تائید منافع در زمدت آنها سوء - استفاده نمایند. این حرکت پارلمان اروپا که بخاطر تحمیل برخی فشارها به رژیم جمهوری اسلامی اتخاذ گردید، اساسا یک مانور دیپلماتیک از جانب دول امپریالیستی و در راستای تائید میهن بهتروبی در دستر منافع آنها بود ضمن آنکه بروی جریان بورژوازی سازمان مجاهدین خلق نیز - حساب ویژه ای باز گردید. از اینرو تنها بار دیگر ما هیت اینگونه نهاد های بورژوازی - امپریالیستی و همچنین سازمان بورژوازی مجاهدین را بر ملا ساخت، بلکه علاوه بر آن، موجبات افشاء بیش از پیش برخی دیگر از جریانات سیاسی را نیز فراهم ساخت.

در همین رابطه سازمان "اکثریت" (جناح کشتگر) همراه با برخی دیگر از گروه های بورژوازی "لیبرال" و فرمیست از قماش خود، نامه - ای به پارلمان اروپا ارسال نمود. این نامه هم به لحاظ مضمون آن که در پوشش انتقاد از نمایندگان پارلمان اروپا ارائه میشود و هم به لحاظ افرا دو نیروهای که زیر نامه را امضاء کرده و پای یک اقدام مشترک رفته اند دوبالآخره به لحاظ هدفی که این نیروها در تعقیب آن هستند، ما هیت اپورتونیستی و سازشکارانه اینگونه جریانات را بر ملا میسازد. در این نامه که خطاب به "نمایندگان محترم" پارلمان اروپا نوشته شده است، ضمن تعریف و تمجید از این "نمایندگان"، نسبت به صدور همان بیانیه یا قطعنامه ای که ذکر آن رفت، اظهار "قدر دانی" شده و این اقدام "پاسخی مساعده به مطالبات بر حق مردم ایران و سازمانهای سیاسی" نیز قلمداد گشته است. نویسندگان نامه با یک برخورد بنیاسی رسطحی و عوامفریبانه، بی آنکه

مجاهدین و "شورای ملی مقاومت" آنها را خوب شناخته اند. از همین رو حمایت پارلمان اروپا و کشورهای امپریالیستی از این سازمان را درک میکنند و از این امر مانند شما انگشت بدهان و متعجب نمی مانند. کارگران و زحمتکشان ایران می فهمند که همان علل و انگیزه های که دیروز نمایندگان کنگره آمریکا را به جانبداری از سازمان مجاهدین واداشت، امروز میتواند پارلمان اروپا را به حمایت از "شورای ملی مقاومت" وادارد. مردم ایران خوب میدانند و به تجربه آموخته اند که هم پیمانان و دوستان بین المللی سازمان مجاهدین، در زمره دشمنان آنها هستند. کسانی که نه فقط کارگران را در کشورهای خود استثمار و سرکوب میکنند، بلکه خلق ها و ملل تحت ستم را نیز به بند کشیده و به وحشیانه ترین شکل ممکن، کارگران را در این کشورها استثمار و غارت میکنند. از اینرو فریب عوامفریبی های گاه و بیگاه این دولت ها و نهاد های وابسته به آنها را نمی خورند، همانطور که فریب شعارهای توخالی "ضد امپریالیستی" رژیم ارتجاعی و ضد مردمی جمهوری اسلامی را نمی خورند. مردم ایران میدانند که دول امپریالیستی زمانی نسبت به سیاست های بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی عکس العمل نشان داده و دست به اقدام عملی علیه آن میزنند که پای منافع خود آنها در میان باشد یعنی صرفا بخاطر تائید منافع خودشان و نه برای آنکه مثلا خواهانست مردم ایران را متحقق شده باشد. پس از جرای صدور حکم قتل سلمان رشدی و عکس العمل متحد کشورهای عضو با زامشترک در تعلیق مناسبات دیپلماتیک با دولت ایران، این مسئله با یستی بقسدر کافی روشن شده باشد. دولت های که زندان، شکنجه و کشتار جمعی زندانیان سیاسی را در ایران نادیده می گرفتند، به مبارزه توده ها بخاطر آزادی زندانیان سیاسی واقعی نمی نهادند، سرکوب خشن آزادیهای دمکراتیک را امری عادی و طبیعی جلوه میدادند و در مقابل فریاد میلیون ها انسان زحمتکش ایرانی که در سایه شوم و نکبت بار حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی به فقر و تنگدستی کم نظیری سسوق داده شده اند خاموش مانده و جنایات بی حدومرز رژیم را مسکوت میگذاشتند... ناگهان سکوت خود را شکستند و جمهوری اسلامی را بخاطر صدور فرمان قتل نویسنده کتاب "آیات شیطانی" متحداً محکوم ساختند. آیا واضح نیست که آنها با نیت خود جمهوری اسلامی را محکوم نمودند؟ آیا بقدر کافی روشن نیست که آنها برای تائید منافع خود دست به این عمل زدند؟ و نه بخاطر آنکه محکوم ساختن جمهوری اسلامی خواست توده های مردم بود؟!

اما امضا کنندگان نامه کاری به این صحبت ها ندارند. هدف آنها در واقع مخدوش نمودن مطالبات توده ها، محدود ساختن این مطالبات در حد مطالبات بورژوازی و به انحراف کشاندن جنبش توده ایست. فرمیستها که سالهاست در صفحه ۱۳

از ما هیت این نهاد امپریالیستی سخنی بمیان آورده باشند، آنچنان تصویری از پارلمان اروپا و نمایندگان آن بدست میدهند که توگوئی هیچ هدف و مقصودی پشت این موضعگیری ها جز همان احقاق "حقوق مردم ایران" وجود ندارد و نمایندگان پارلمان اروپا عینا برای تحقق همان مطالباتی بیانیه و قطعنامه صادر کرده اند که توده های مردم ایران برای آن مبارزه میکنند! البته در این نامه از اینکه نمایندگان پارلمان اروپا سازمان مجاهدین را بعنوان جانشین رژیم خمینی "شناخته - اند اظهار تاسف شده و همچنین این مسئله "خطائی" شمرده شده است که "در شان" پارلمان اروپا نیست. در این نامه آمده است: "مناسفانه امضاء کنندگان بیانیه یا پیشنهاد "شورای ملی مقاومت" بعنوان نیروی جانشین رژیم خمینی و "نماینده مردم ایران" دچار خطائی جدی شده است که در شان مجلس اروپا نیست!" همانطور که ملاحظه میشود، آقایان نویسندگان نامه، نه تنها کاری به ما هیت این نهاد بورژوازی ندارند، نه تنها در مورد اهداف پشت پرده و سودجویانین موضع گیری سخنی نمی گویند، بلکه پیرامون آن به توهم پراکنی نیز مشغولند. آنان چینیس القاء میکنند که گویا چنین موضعگیریها (یعنی تائید سازمان مجاهدین) "در شان" مجلس اروپا نیست و مثلا مغایر ما هیت و عملکرد این نهاد بورژوازی - امپریالیستی است! معلوم نیست چرا حمایت نمایندگان احزاب بورژوازی تعدادی از کشورهای امپریالیستی که در یک پارلمان مجتمع شده اند از یک سازمان بورژوازی (سازمان مجاهدین) نباید "در شان" آنان باشد؟! اتخاذ چنین موضعی اتفاقا دقیقا "در شان" آنهاست و اگر بخوا هییم دقیق تر صحبت کنیم، در انطباق کامل با ما هیت چنین نهادی است. یک نهاد بورژوازی برای تائید منافع در زمدت دول امپریالیستی از هم اکنون و در برای آینده این دولت ها سرمایه گذاری میکند و در میان نیروها و سازمانهای بورژوازی چه سازمانی مناسبتر از مجاهدین که چندین و چند بار مورد حمایت دیگر نمایندگان از دیگر پارلمان های مشابه نیز قرار گرفته اند؟! و دوستی خود را با امپریالیستها به اثبات رسانده اند؟ ممکن است از نظر شما آقایان فرمیست، مجاهدین هنوز هم یک نیروی "انقلابی"، "ترقی خواه" و غیره بحساب آید، ممکن است شما شیفتگان اتحاد "همه نیروهای سیاسی مخالف" رژیم خمینی "چنانچه از آن دخول به "شورای ملی مقاومت" را پیدا کنید با سر به آن وارد شوید و آن را یک "جبهه وسیع" یا شرکت "طبقات و اقشار خلقی" هم بخوانید، اما دول امپریالیستی خوب میدانند که ما هیت مجاهدین و "شورای ملی مقاومت" شان چیست. مردم زحمتکش ایران نیز

★ اهداف رفسنجانی از سفر به شوروی و تأثیر آن بر وضعیت رژیم

حالی انجام گرفت که جمهوری اسلامی یکی از بحران‌ترین دوره‌های حیات خود را میگذراند. در حالیکه وضعیت اقتصاد رژیم بشدت وخیم است و حکومت برای سروسامان بخشیدن به وضعیت اقتصاد خود، راه تعمیق بیشتر مناسبات با امپریالیست‌ها را درپیش گرفته بود، صدور فتوای قتل سلیمان رشدی توسط خمینی و مسائل متعاقب آن، حکومت اسلامی ایران را در انزوای سیاسی شدیدی قرار داد. دولت‌های امپریالیست در عین استقبال از گسترش مناسبات با حکومت اسلامی ایران، تلاش کردند با اعمال فشارهای سیاسی و بعضاً اقتصادی، رژیم را وارد رند دست‌زاینگونه اقدامات تبردرد و در چهره چوب‌مورد نظر آنان قرار گیرد. مصوبه سیصدتن از نمایندگان پارلمان اروپا علیه جمهوری اسلامی که دول عضوها را مشترکاً به اعمال تحریم‌های شدید اقتصادی و سیاسی علیه رژیم فرا میخواند، و حمایت آنان از مجاهدین به جای رژیم جمهوری اسلامی رژیم را شدیداً منزوی ساخته بود. در این حال جمهوری اسلامی برای خروج از انزوای راه گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی را درپیش گرفت. مرگ خمینی، ضربه کاری دیگری بر بیکرپوسیده رژیم وارد آورد و حکومت که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود، روند گسترش مناسبات با دولت شوروی را تسریع کرد. سفر رفسنجانی به شوروی که بلافاصله پس از مرگ خمینی صورت گرفت، با این هدف انجام شده که انعقاد قرارداد فروش گاز به شوروی و انعقاد قراردادهای سیاسی و نظامی با این کشور را به اهرمی برای سروسامان دادن به وضعیت اقتصاد و سیاسی، تبدیل نماید، از آن برای خروج از انزوای سیاسی بهره‌جوید، و با نور کردن در مقابل امپریالیست‌ها، آنها را ناگزیر نماید دست‌از لجاجت بردارند و سیاست انزوای جمهوری اسلامی را کنار بگذارند. سفر رفسنجانی به شوروی پس از مرگ خمینی، گذشته از بر آوردن اهداف کلی جمهوری اسلامی از این سفر، عقد قراردادهای نتیجه مشخصی برای تقویت موقعیت شخصی وی در درون هیئت‌حاکمه نیز در برداشت. شرایط بحرانی رژیم پس از مرگ خمینی و نقشی که سفر وی به مسکو و عقد قرارداد با دولت شوروی می‌توانست در وضعیت رژیم ایفا نماید، موقعیت فردی وی را در حکومت تحکیم نمود. جلب حمایت شوروی بر سر موضع جمهوری اسلامی در آتش بس میان ایران و عراق و کسب توافق شوروی بر سر فروش تسلیحات به حکومت ایران، همگی در خدمت تقویت شخص رفسنجانی در درون هیئت‌حاکمه نیز عمل میکردند.

اما گذشته از اهدافی که حکومت اسلامی ایران از نزدیکی با اردوگاه سوسیالیسم دنبال میکند و شرایطی که زمینه سفر اخیر رفسنجانی به مسکو را از جانب جمهوری اسلامی فراهم نموده بود،

دولت اتحاد شوروی تحت تاثیر انحرافات خود، عمده کردن منافع اقتصادی و علاوفاً نفی را که در قبل پرولتاریای ایران دارد، قربانی گسترش مناسبات با رژیم سفاک و ارتجاعی جمهوری اسلامی نمیداند. در حالیکه طبقه کارگر و توده‌های مردم ایران تحت شدیدترین ستم و استثمار قرار دارند و رژیم جمهوری اسلامی ابتدائی‌ترین حقوق آنان را سلب نموده است، دولت شوروی مناسبات خود را با جمهوری اسلامی گسترش می‌دهد و برای موجه جلوه دادن این سیاست انحرافی و زیان‌ناخودتوجهات سیاسی و ایدئولوژیک نیز ابداع می‌نماید تا ماهیت حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی را وارونه جلوه دهد. بطور نمونه را دیومسکو در آستانه سفر رفسنجانی به شوروی، به تعریف و تمجید از رژیم جمهوری اسلامی پرداخته و افزود: "تایل غرب‌بیر این است که ایران در انزوای سیاسی کامل قرار گرفته و در نهایت امر انقلاب اسلامی منجر به شکست گردد. در این شرایط همکاران ایران و شوروی به تهران کمک میکنند که در مقابل فشار کشورهای امپریالیستی ایستادگی کرده و ارزشهای انقلابی خویش را حفظ نماید."

کارگران ایران وقتی تحلیل را دیومسکو درباره "ارزشهای انقلابی" جمهوری اسلامی را می‌شنوند، تنها تا سقف عمیق خود را از رشد انحرافات حزب کمونیست و سیاستهای انحرافی دولت شوروی ابراز می‌دارند. آنان که ۱۰ سال تمام در زیر فشار استثمار، فقر، گرسنگی و بی‌حقوقی مطلق، ماهیت رژیم را با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند، وقتی نغمه سرانگاران تبلیغاتی دولت شوروی درباره "ارزشهای انقلابی" جمهوری اسلامی را می‌شنوند، متحیر میشوند که چگونه دولت شوروی برای تامین منافع اقتصاد خود، بر وظایف انترناسیونالیستی خود پشت پا می‌زنند، مطالبات برحق کارگران ایران و مبارزات آنان علیه جمهوری اسلامی را گدال می‌کند و با قلب ماهیت این رژیم بر برمنش، اذهان عمومی را نسبت به ماهیت ارتجاعی آن مشوب می‌نماید. بی‌بهره نیست که رفسنجانی این شیواً در مجمع هم‌صدا با بورژوازی جهانی و تمامی دشمنان طبقاتی پرولتاریا، رشد انحرافات حزب کمونیست شوروی و سیاستهای آقای گورباچف را می‌ستاید. بی‌بهره نیست که وی افکار گورباچف را انقلابی‌درا مارکسیسم میخواند. دولت شوروی به جای حمایت از مبارزات کارگران و توده مردم ایران چنان سیاست‌های درپیش گرفته است که بورژوازی فریاد تحسین سر داده است. بدون شک پرولتاریای ایران اینگونه سیاستها و موضعگیریهای دولت شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی را فراموش نخواهد کرد و هرگونه انحرافات احزاب کمونیست کشورهای اردوگاه از وظایف انترناسیونالیستی شان را محکوم میکند.

بهر رو، گذشته از تحلیل مشعشعانه را دیومسکو و سخنگویان شوروی از ماهیت جمهوری اسلامی ایران با دیدن این همکاران بیدریغ اتحاد شوروی در خارج ساختن رژیم ایران از انزوای سیاسی و کمک به حفظ ارزشهای انقلابی "آن تا چه حد قادر است حکومت اسلامی را در حل بحران اقتصادی و سیاسی یاری رساند.

نخستین دیدگفت‌وگو بحران اقتصادی کسه بیش از یک دهه است تمام می‌ارکان اقتصاد ایران را در بر گرفته است، ژرف‌تر از آن است که کمک‌های اتحاد شوروی بتوانند به حل آن کمک کند. ساخت سرمایه‌داری وابسته ایران سبب شده است اقتصاد ایران با هزاران رشته مرئی و نامرئی با سیستم جهانی سرمایه‌داری و سرمایه‌مالی پیوند داشته باشد و با نقشی که در تقسیم کار بازرجانی سرمایه‌داری ایران واگذار شده است، این اقتصاد وابسته و بیمار تنها در ارتباط با رگانیک با سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری و سرمایه‌مالی قادر به ادامه حیات است. بنابراین کمک‌های مالی، فنی، تکنولوژیک و صنعتی اتحاد شوروی، قادر نخواهد بود در ارتباط با حل بحران اقتصادی ایران به حکومت اسلامی مدد رساند. از این گذشته، اجرای کامل موافقتنامه ایران و شوروی مستلزم آن است که جمهوری اسلامی ایران با انجام اقدامات و سرمایه‌گذاریهای اولیه، زمینه را برای اجرای آنها فراهم نماید. چنین زمینه‌سازیها مستلزم صرف مبالغ هنگفتی سرمایه و تخصیص سایر منابع از سوی جمهوری اسلامی است که رژیم در شرایط فعلی فاقد آن است. دولت شوروی نیز با توجه به وضعیت اقتصاد خود، تنها قادر است بمیزان محدودی وام و سایر منابع را در اختیار جمهوری اسلامی بگذارد و در صورتیکه جمهوری اسلامی موفق شود از کشورها و امپریالیستی‌ها و دریا فتن نماید، طبعاً آنان به جمهوری اسلامی اجازه نخواهند داد سرمایه آنان برای زیرساخت‌های اقتصاد و صنعتی دولت شوروی بهره‌بردار نمایند. ثانیاً علی‌رغم اینکه دولت شوروی به تبلیغ حولت‌های سیاسی حکومت ایران مشغول است، رژیم جمهوری اسلامی بنا بر مجموعه وضعیت اقتصاد و سیاسی حکومتی بی‌ثبات است که این بی‌ثباتی و عدم چشم‌انداز بر بحران حکومتی آن‌ها من من زنده و تضادهای درونی حکومت، بر تمام می‌عرضه‌های عملکرد رژیم تا شایر میگذارد. مناسبات اقتصاد و سیاسی با اتحاد شوروی نیز از این قاعده مستثنی نیست. همین بس که گفته شود چنانچه از هیئت‌حاکمه ایران حتی قادر نیست نزدیکی مصلحتی جمهوری اسلامی با اردوگاه سوسیالیسم را تحمل نماید و در شرایطی که ارگانهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی در رابطه با عقد قرارداد با اتحاد شوروی به نفع جمهوری اسلامی تبلیغ میکنند، این جناح فریادها "نه شرقی، نه غربی" خود را رسا تر کرد و مزه سرداده پس از مرگ خمینی شعار "نه شرقی" جمهوری اسلامی کمرنگ شده است.



توضیح و تشریح برنامه سازمان

۲۲

از صفحه ۱

نظامی تا قبل سرمایه داری که موانع عمده ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب میشوند، استقامت اقتصادی و سیاسی که بر میلیونها تن از توده های مردم اعمال میشود و دیکتاتورهای غربی و عنان گسیخته ای که بمناسبت جزء لاینفک رولتاریا سیاسی سرمایه داری وابسته شده، و صیغ مردم را در نا آگاهی و انقیاد نگاه داشته است، پرولتاریای ایران نمى تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد.

۱- بدین جهت سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران (اقلیت)، سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را از جهت تیراندازی مسلحانه امپریالیسم و یگانگت اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم دمکراتیکیزه کردن جامعه را به منظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم و وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد.

۲- انقلاب ایران بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریای سوسیالیستی محسوب می گردد.

۳- جمهوری دمکراتیک خلق که حاصل قیام مسلحانه توده ها و تبلیغ و اراده آنها محسوب می گردد، یک دمکراسی توده ای است که در آن اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده ها جایگزین بوروکراسی، ارتش پلیس و کلیه نیروهای مسلح حرفه ای میزاید، از مردم، خواهند شد.

۴- از این رو در جمهوری دمکراتیک خلق:

- ۱- ارتش، پلیس، سپاه، کمیته ها، بسیج، ژاندارمری و کلیه نیروهای مسلح حرفه ای مجزا از مردم منحل خواهند شد و تسلیح عمومی خلق و ارتش توده ای جایگزین آنها خواهد گردید.
- ۲- تمام دستگاه بوروکراتیک هر چه بوده خواهد شد و اعمال حاکمیت مستقیم توده ها از طریق شوراهای محلی، مقننه و مجریه هر دو عمل می کنند، برقرار خواهد شد.
- ۳- سیستم انتخاباتی ماقا مایه تغییر خواهد افتاد و انتخابی بودن کلیه مناصب ماقا مایه جایگزین آن خواهد گردید، صاحب مناصبان حقوقی برابر با متوسط دستمزدها کارگران هر دو یافت خواهد گردید.
- ۴- سیستم قضایی موجود منحل می گردد و دادگاههای خلق ایجاد خواهد شد.

در بررسی بخش جداگانه برنامه، بهنگام توضیح سرمایه داری ایران

دیدید که این سرمایه داری تحت شرایط ویژه تاریخی عصر تسلط سرمایه مالی در مقیاس جهانی یعنی امپریالیسم و در محیط سیاسی و اجتماعی و ویژه ایران توسعه یافته است. این حقیقت را دریا فاشیم که سرمایه داری ایران طی یک روند طولانی و تدریجی، کند و آرام با وابستگی به امپریالیسم تسلط گردید. نتیجه ای که از بررسی این سرمایه داری مشخص می آید، بر اینست که سرمایه داری سیاسی فوری پرولتاریا بدست می آید، اینست که اولاً - پیروسی طولانی و تدریجی تسلط شیوه تولید سرمایه داری که همراه با یک رشته رفاه های بوروکراتیک و آزادی با نبود منجر به برجای ماندن بسیاری از بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گردید که بصورت موازی بر سر راه توسعه کامل اقتصادی، رشد نیروهای مولده و بسط همه جانبه مبارزه طبقاتی در آمدند، در عین حال بخش عظیمی از مطالبات دمکراتیک توده های وسیع مردم متعاقب نگردید.

ثانیاً - سلطه امپریالیسم و وابستگی سرمایه داری ایران به عللی که قبلاً توضیح داده شده فقط پیشرفت اقتصادی را کند و عقبماندگی را تشدید نمود بلکه عموم توده ها را که در معرض استثمار، استثمار و فقرات امپریالی-

لیسم قرار گرفته اند به مقابله ای جدی تری با امپریالیسم پرداختند و تا یلات فدا میریالیستی را در میان مردم ایران تشدید نمود.

ثالثاً - از آنجا که در سرمایه داری وابسته ایران به علل زیر

دیکتاتورهای غربی و عنان گسیخته مجزای لاینفک رولتاریا سیاسی است:

۱- اجبه بین ملت که سلطه امپریالیسم و استثمار و وحشیانه کارگران توسط بورژوازی داخلی و بین المللی و نیز مهار و کنترل تمام یالات فدا میریالیستی عموم توده ها، سلب هرگونه آزادی سیاسی و حقوقی دمکراتیک و توسل به قهر و سرکوبی را می طلبد.

۲- آنقش منحصراً بر فرد دولت در امپریالیسم و تمرکز در آمده های کلان حاصل از نفت در دست دولت که آنرا بصورت یک قدرت تیر و مندا تمام می آورد.

۳- است مسیبه می گردید که قدرت دولتی از استقلال نسبی بیشتری برخوردار گردید و قشر محدودی از طبقه حاکمه بدون نیاز به کل طبقه، به ارتش و بوروکراسی متکی گردید و حاکمیت ملامت کز و استبداد می بخشد.

۴- برجای ماندن بسیاری از بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری در رولتاریا سیاسی به علت ضعف ارتجاعی بورژوازی، امری که در دوران جمهوری اسلامی با استقرار یک حکومت مذهبی به نقطه اوج خود رسیده است.

لذا این دیکتاتورهای غربی و عنان گسیخته با سلطه ابتدائی ترسین حقوقی دمکراتیک و آزادیهای سیاسی، تروریسم و سرکوبی فقط توده های وسیع مردم را در جهل و نا آگاهی نگاه داشته و بصورتیکه موانع عمده بر سر راه تشکیل و آگاهی طبقه کارگر در آمده بلکه در عین حال تمام یالات دمکراتیک و آزادیخواهانه را وسیعاً در میان توده های مردم برانگیخته است.

تحت این چنین شرایطی که سرمایه داری وابسته ایران موانع متعدد عینی و ذهنی بر سر راه انجام فوری انقلاب سوسیالیستی و استقرار بلادرنگ دیکتاتور پرولتاریا قرار داده است و بعلاوه توده های وسیع مردم ایران دارای تمام یالات دمکراتیک و فدا میریالیستی هستند، پرولتاریای ایران نمى تواند هدف فوری و بلادرنگ خود را

انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا قرار دهد بلکه مقتضای استقرار یک حکومت انقلابی، دمکراتیک و نجات یابنده تحولات انقلابی - دمکراتیک و فدا میریالیستی در دستور کار قرار می گیرند که شرایط را برای گذار به سوسیالیسم تسهیل خواهد کرد. از اینجاست که طبقه کارگر با اقتدار دیگری که به این تحولات علاقمند و درنتایج آن سهم و ذی نفعند، دارای اراده واحد می شوند و منافع مشترک، هدف مشترک و عمل مشترک را بر آنها قرار می دهد. اکنون

این سوال پیش می آید که کدام یک از طبقات و اقشار غیر پرولتاریا هستند که در این تحولات است و تا کجا می توانند طبقه کارگر را در امر انجام وظایف انقلاب یاری دهند؟

در ایران که سرمایه داری مدتهاست به شیوه تولید مسلط تبدیل شده و بورژوازی سالهاست که قدرت تمامیت را در دست گرفته است، طبقه سرمایه دار نه تنها هیچگونه ملاحظه ای به تغییر و تحولات انقلابی - دمکراتیک و فدا میریالیستی ندارد بلکه مستقیم و آشکار در مقابل این تحولات ایستاده است. علت آن نیز کمالات روشن است، نظام سرمایه داری وابسته ایران تا مین کننده منافع و اهداف این طبقه می باشد هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک، لزوماً منافع این طبقه و بورژوازی بین المللی را بخطر می افکند، بنا بر این تمام قوا از موجودیت این نظام دفاع می کنند، بورژوازی برای اینکه از موجودیت نظام سرمایه داری حاکم بر ایران دفاع کند منافع و اهداف استثمارگران و استثمارکنندگان خود را تا مین نماید، مدافع دیکتاتورهای غربی و عنان گسیخته و سلب آزادیهای سیاسی و حقوقی دمکراتیک مردم است. بنا بر این طبقه ای بغایت خند دمکراتیک و ارتجاعی است، در عین حال از آنجا که بنا به هیئت ارتجاعی و ضد انقلابی اش بقای سلطه طبقاتی خود را در حفظ بقایای نظامات گذشته در عرصه های اجتماعی و سیاسی می بیند و بر افتادن این بقایا را تهدید مستقیم برای منافع خود می بیند، لذا مدافع برجای ماندن بقایای نظامات گذشته است. بورژوازی ایران نه فقط با دمکراسی سیاسی بلکه با دمکراتیکیزه شدن اقتصاد ایران که

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

هر چند در ایران فعلی که فوقاً ذکر شد خرده بورژوازی به تحولات دمکراتیک و ضد امپریالیستی علاقمند است اما همین وضعیت طبقاتی خرد بورژوازی در محدودیت و ناپیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی ایبر نیرو خود را نشان می دهد. فی المثل در ایران انجام وظایف انقلاب و ایجاد یک حکومت و اقلاً دمکراتیک، مستلزم خرد شدن و برچیده شدن ماشین دولتی ارتجاعی - بوروکراتیک موجود و ایجاد یک ماشین دولتی دمکراتیک است. تردیدی نیست که خرده بورژوازی در معرض ستم، سرکوب و فشار این دستگای دولتی قرار دارد. علیه آن مبارزه می کند و منافع اقشار دیکال آن در برچیده شدن این دستگای قرار دارد، اما نه فقط خرده بورژوازی بنا به هیئت طبقاتی، تزلزل سیاسی، خود قانقاریه در هم شکستن این دستگای نیست بلکه نمایندگان آگاه آن بویژه قشر فوقانی خرده بورژوازی که با هزاران رشته مرئی و نا مرئی - این دستگای مرتبط اند مخالفت برچیده شدن کامل آن هستند.

در زمینه مبارزه ضد امپریالیستی هم از آنجا که خرده بورژوازی مالکیت خصوصی دفاع می کند، در مبارزه علیه انحصارات امپریالیستی و سرمایه های بزرگ تا آنجائی پیش می آید که به تقدس مالکیت خصوصی لطمه ای وارد دنیا ی دوحال آنکه در ایران سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی در پیوند ارگانیک نظام سرمایه داری موجود قرار دارد و بر انداختن قطعی سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی اقتصادی تنها با دگرگونی تمام مناسبات موجود یعنی با گذار به سوسیالیسم امکان پذیر است. در اینجا است که محدودیت مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی نیز آشکار می گردد و در عین حال نشان داده می شود که این نیرو تا کجا میتواند در مبارزه علیه امپریالیسم متحد طبقه کارگر باشد. آنچه که در مورد محدودیت و ناپیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی گفته شد بهیچوجه در این حقیقت تغییری پدید نمی آورد که با این وجود خرده بورژوازی در نخستین مرحله انقلاب متحد طبقه کارگر محسوب می گردد. چرا که در این مرحله هیچ بحث و صحبتی از الغاء مالکیت خصوصی نیست. حتی ممانعت و ملی کردن سرمایه های بزرگ داخلی و انحصارات بین المللی متضمن منافع فوری برای خرده بورژوازی است و این نیرو مستقیماً از تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی سود می برد. بنا بر این منافعش در این است که طی این مرحله جانپور ولتا را یا بگیرد و با پرولتاریا علیه بورژوازی متحد شود. تا کید بر ناپیگیری دمکراتیسم خسرده بورژوازی و محدودیت مبارزه ضد امپریالیستی این نیرو را از این زاویه حاصل اهمیت است که حتی در نخستین مرحله انقلاب ایران پیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی طبقه کارگر که ملا ز خرده بورژوازی متمایز گردد و در عین حال از آنجا که هدف پرولتاریا بسیار فراتر از زجر شده تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی است، بر خصلت موقتی و مشروط این همبستگی و وحدت تاکید شود.

علاوه بر آنچه ذکر شد هنگام بررسی نقش و موقعیت خرده بورژوازی در انقلاب ایران و موضوع آن در قبایل تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی باید یک واقعیت دیگر اشاره کرد و آنرا مدنظر قرار داد. از آنجا که در ایران شیوه تولید سرمایه داری مدتهاست که به شیوه تولید مسلط تبدیل شده و بورژوازی قدرت را در دست گرفته است، از آنجا که یک تحت یک چنین شرایطی تحقق اهداف دمکراتیک ضد امپریالیستی و انقلاب مستلزم فراتر رفتن از محدودیتهای یکجایه بورژوازی معمولی و اقدامات ضد سرمایه داری است، لذا اقشار مختلف خرده بورژوازی در قبایل تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی موضع واحدی اتخاذ نمی کنند و واکنش یکسانی از خود نشان نمی دهند. در حالیکه اقشار پائینی و میانی خرده بورژوازی در مبارزه برای این تحولات و روش محکمتری اتخاذ می کنند و از موضع پرولتاریای ایران در قبایل این تحولات جانبداری می نمایند و خواستار حل مسائل بشیوه ای انقلابی و دمکراتیک هستند و بنا بر این نیروی انقلابی و دمکراتیک مستلزم شوند، قشر فوقانی خرده بورژوازی اعم از دهقانان و خرده بورژوازی سنتی و جدید شهرها بعلت اینکه از وضعیت نابسامان و مرفهی برخوردار است و بعلت اینکه پیوندها و قرابت بسیار نزدیکی با

می تواند بهبودی نسبی در وضعیت توده های مردم پدید آورد و بتکار عمل را بدست توده ها بسپارد، مخالفت است. چرا که این امر نیز تهدید مستقیمی علیه منافع چپا و لگانه و غارتگرانه آن محسوب می گردد. علاوه بر این از آنجا که منافع طبقاتی بورژوازی ایران با بورژوازی بین المللی، سرمایه مالک و با نتیجه سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی گره خورده است و تنهها بدین طریق میتوانند کارگران ایران را بشکل وحشیانه ای استثمار کنند و سودهای هنگفتی بجیب بزنند، متحد بورژوازی بین المللی و منافع سلطه امپریالیسم بر ایران محسوب می گردد. اما سرمایه امپریالیسم با تکامل طبقه میتواند سلطه خود را حفظ کند و به اهداف استثمارگرانه و غارتگرانه جامه عمل پوشد. لذا این طبقه پایگاه اجتماعی امپریالیسم نمی تواند، از مبارزه علیه این طبقه بماند. هر اجتماعی امپریالیسم جدا باشد، لذا در مقابل مبارزه ضد امپریالیستی توده های مردم قرار می گیرد. نتیجه اینکه بورژوازی ایران یک طبقه ضد انقلابی محسوب می گردد که حتی در نخستین مرحله انقلاب ایران، دشمن هر گونه تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی است. در مورد ملاکین و زمینداران بزرگ نیز وضع بر همین منوال است و آنها نیز یک نیروی ضد انقلابی و دشمن انقلاب محسوب می شوند. اما در مورد اکثریت عظیم خرده بورژوازی شهر و روستا وضع متفاوت است. خرده بورژوازی در ایران زیر فشار و ستم شدید سرمایه های بزرگ داخلی و بین المللی قرار دارد، و ما خانه خراب میشود و شرایط مانی زندگی اش وخیم تر می گردد. از این رو در مقابل بورژوازی بزرگ داخلی و بورژوازی بین المللی قرار گرفته و نیروی ضد امپریالیست محسوب می گردد. علاوه بر خرده بورژوازی ایران که توسط ماشین دولتی موجود در معرض ستم و سرکوب قرار دارد و از بی حقوقی رنج می برد مخالفت ماشین دولتی ستم و سرکوب و رژیم ضد دمکراتیک و سرکوبگر حاکم بر ایران است. از این رو زیر فشار یک حکومت دمکراتیک و تحقق آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم دفاع می کند و منافع یک رشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران است. اما این موضع خرده بورژوازی در قبایل تحولات دمکراتیک - ضد امپریالیستی و کلا انقلاب ایران هنگامی که ملا منطبق بر واقعیت خواهد بود که اولاً موقعیت طبقاتی خرده بورژوازی بدرستی درک شود و ثانیاً خط و مرزهای ملامت و روشی میان اقشار مختلف خرده بورژوازی و موضع هر یک در قبایل این تحولات ترسیم گردد. با پیدا بین حقیقت را همواره مدنظر داشت که خرده بورژوازی بنا به وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود در جامعه سرمایه داری بماند به نیروی که بین دو طبقه اصلی جامعه یعنی بورژوازی و پرولتاریا قرار دارد، دارای ماهیتی دوگانه است و از این رو نیروی ذاتاً ناستوار و متزلزل محسوب می گردد. خرده بورژوازی از یکسو منافع مالکیت خصوصی است و در آرزوی بورژوازی شدن بسر می برد و از سوی دیگر در معرض فشار سرمایه های بزرگ کلاسیک نیست خود بخودی جامعه سرمایه داری و ما خانه خراب می گردد و به صفوف طبقه کارگر رانده می شود. از این رو ما در یک بیم و امید بسر می برد. "میدرسیدن بصوف طبقه شو و تمندوبیم از منزل یا فتن به شرایط پرولتاریا" و یا حتی بینوایان... این طبقه که مالکان و کسبه و کسب و کارهای است و احساس ناامنی با مقدار تملکش نسبت معکوس دارد - شدت در نظر تشریح متزلزلی می باشد" (۱) یعنی این موضع اقتصادی و طبقاتی خرده بورژوازی که سبب می گردند نتواند به یک نیروی از نظر طبقاتی و اجتماعی مستقل و استوار تبدیل گردد، در وضعیت سیاسی و نیز منعکس می گردد و از آن یک نیروی بی ثبات می سازد. نیروی که در مبارزه سیاسی هم تا بتقدم، استوار و پیگیر نیست و بنا به سرشت طبقاتی خود متزلزل و ناستوار است. بنا بر این خرده بورژوازی نمی تواند اقتصاد و سیاست را بشیوه خودش پیش برد و در تحلیل نهائی یا تحت رهبری بورژوازی یا طبقه کارگر قرار می گیرد. "کلیه تلاشهایی که خرده بورژوازی بطور اعم و دهقانان با لایحه بعمل آورده اند برای آنکه از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را بشیوه خودشان هدایت نمایند تا کنون همه بشکست انجامیده است یا تحت رهبری پرولتاریا و یا تحت رهبری سرمایه داران - شق ثالثی وجود ندارد." (۲)

سازد، خرده بورژوازی محافظه کار روسا زشکار (قشر فوقانی خرده بورژوازی) را خنثی نماید و بیطرف سازد، بورژوازی را که تجسم قدرت سیاسی آن جمهوری اسلامی است، سرنگون نماید و با استقرار دیکتاتور دیمکراتیک - انقلابی - کارگران و خرده بورژوازی شهروروستا یعنی یک حکومت انقلابی - دیمکراتیک و انجام وظایف بلاد رنگا انقلاب، نخستین مرحله انقلاب را بفرجام برساند. این درحقیقت وظیفه سیاسی فوری طبقه کارگر محسوب می‌گردد، اما همین که طبقه کارگر با دیدن اقشار غیر پرولتار متحد شود و مقدمتاً دیکتاتور انقلابی - دیمکراتیک، کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهری را برقرار سازد، بیان این حقیقت است که انقلاب ایران در مرحله نخست یک انقلاب سوسیالیستی نیست بلکه یک انقلاب دیمکراتیک بوده است محسوب می‌شود که دارای خصوصیات خاص خویش می‌باشد و از انقلابات بورژوازی نیز متمایز است. انقلابی که نیروهای محرکه آنرا توده مردم، کارگران، و خرده بورژوازی را دیکتاتور تشکیل می‌دهند و برای اینکه بفرجام پیروزمندش برسند ناگزیر با انجام وظایفی است که از زمان آغاز آن محدود و محدودیاتی فرا ترمیمی رود. این مسئله را چگونه میتوان تبیین کرد؟ آیا میتوان گفت که انقلاب ایران یک انقلاب بورژوازی است نیست، اما هنوز یک انقلاب سوسیالیستی هم نیست؟ برای اینکه زمینه تاریخی این بحث را دنبال کنیم، به یکی از لایمیک‌های لنین علیه منشویک‌ها بازمی‌گردیم که با استناد به پاسخ کاوتسکی به سوال پلخانوف، آغاز می‌گردد: " هنگام بررسی سوال پلخانوف از کاوتسکی مبنی بر اینکه ۱- "خصلت عام" انقلاب روسیه چیست؟ بورژوازی یا سوسیالیستی؟ میگوید اولاً این سوالات نمونه ظریفی از متافیزیک هستند... "یا آری یا نه هر چیز جز این است مایه شرم است "یا این یا آن، یا انقلاب بورژوازی یا انقلاب سوسیالیستی بقیه را میتوان بر آن حتی بشیوه قیاس از "جواب" صلی استنتاج کرد " و اما می‌دهد " کاوتسکی می‌نویسد: "خوب است بفهمیم که بسوی او وضع و مسائلی که ملا نوینی روانیم که هیچیک از الگوهای قدیمی با آن تطبیق نمی‌کند. " کاوتسکی با این گفته در پاسخ به پلخانوف درست به هدف میزند: "خصلت عام انقلاب ما بورژوازی نیست یا سوسیالیستی؟ کاوتسکی می‌گوید بین الگو قدیمی است، سوال نمیتواند بین صورت مطرح باشد. این روش ما رکیستی نیست، انقلاب روسیه بورژوازی نیست زیرا بورژوازی یکی از نیروهای محرکه جنبش انقلابی روسیه را تشکیل نمی‌دهد و انقلاب روسیه سوسیالیستی نیست زیرا یقیناً نمیتواند به دیکتاتور پرولتاریا یعنی حکومت پرولتاریا ببتنها می‌منجر گردد. سوسیالیست دیمکراتیکها نمیتوانند در انقلاب روسیه به پیروزی برسند و باید بین منظور تلاش کنند. لیکن پیروزی در این انقلاب نمیتواند پیروزی پرولتاریا ببتنها می‌بدون کمک طبقات دیگر باشد. در این صورت چه طبقه‌ای به سبب شرایط عینی انقلاب کنونی متحد پرولتاریا است؟ دهقانان. " فقط بین پرولتاریا و دهقانان است که در تمام دوره مبارزه انقلابی منافع مشترک پیدا روجود دارد. " این اظهارات کاوتسکی تا بییدر خشان است از تا کتیکهای جناح انقلابی حزب سوسیالیست دیمکراتیک روسیه یعنی تا کتیکهای بلشویکها. " (۳) این حقایق هنگام مطرح شده است که هنوز تغییرات عظیم دورا نسا زی که با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در مقیاس جهانی پدید آمد، بوقوع نییوسته بود. امروزه در اوایل قرن بیستم و در نتیجه تحولاتی که در مقیاس جهانی بفتح پرولتاریا و سوسیالیسم صورت گرفته بورژوازی در مقیاس جهانی نه فقط به یک نیروی ارتجاعی تبدیل شده بلکه مدوما وضع خود را به نفع پرولتاریا از دست می‌دهد، اما با مسائل کلاسیک جدیدتری روبرو هستیم.

در انقلاب ایران نه فقط بورژوازی رهبر و یا یکی از نیروهای محرکه جنبش انقلابی نیست، بلکه طبقه‌ای بغایت ارتجاعی و ضد انقلابی است که با هر گونه تحول انقلابی در ایران دشمنی می‌ورزد. در اینجا نیروهای محرکه جنبش انقلابی را کارگران و خرده بورژوازی دیمکراتیک و انقلابی تشکیل می‌دهند و نخستین شرط پیروزی انقلاب رهبری طبقه کارگر و پرولتاریا فوری یک دیکتاتور توری انقلابی - دیمکراتیک است. انقلاب بورژوازی با انتقال قدرت سیاسی از

بورژوازی را در دو پیش زهمه اقشار خرده بورژوازی در آرزوی بورژوازی شدن بسوسر می‌برد، لذا نیروی بغایت محافظه کار روسا زشکار محسوب می‌گردد. قشر فوقانی خرده بورژوازی هنگامی که زیر فشار سرمایه‌های بزرگ داخلی و انحصارات بین المللی، ماشین دولتی موجود دیکتاتور و اختناق قرا می‌گیرد هر چند با تزلزل و تردید جانبدار تحولات دیمکراتیک و ضد امپریالیستی می‌گردد، اما محضاً اینکه طبقه کارگر و عموم توده‌ها می‌رود به راه حل انقلابی - دیمکراتیک برای انجام این تحولات روی می‌آورند، به هر آس می‌افتد، به دا ما بورژوازی پناه می‌برد و راه بندوبست و سازش با بورژوازی را در پیش می‌گیرد. از اینرو قشر فوقانی خرده بورژوازی از نظر طبقاتی یک نیروی بینا بینی است که نمی‌توان آنرا یک نیروی بالنسبه ثابت قدم صفا انقلاب بحساب آورد.

اما طبقه کارگر که در اساسیاً طر بر انداختن نظام طبقه‌توسی سرمایه‌داری، محور گونه استثمار و ستم و ایجاد یک جامعه کمونیستی مبارزه می‌کند، به لحاظ موقعیت طبقاتی و تاریخی‌اش، حتی در نخستین مرحله انقلاب، پیگیری‌ترین و استوارترین نیروی انقلاب محسوب می‌گردد. این طبقه فاقد هر گونه وسالت تولید است، بیش از همه طبقات و اقشار جامعه از حقوقی رنج می‌برد و به شکل وحشیانه‌ای توسط بورژوازی داخلی و بین المللی استثمار می‌شود. بنا بر این هیچ قید و بندی او را به جامعه موجود و حفظ آن پیوند نمیدهد و اهل سازش و مصالحه بر سر اهداف انقلاب نیست. طبقه کارگر در مبارزه بخاطر دیمکراسی و آزادی و ایجاد دیمکراتیک رژیم دیمکراتیک در ایران پیگیری‌ترین و همه مخالفین رژیم است. تنها این طبقه طالب پیگیری‌ترین دیمکراسی و دشمن تمام باخر پیگیری همه موسسات ارتجاعی و ضد دیمکراتیک است چرا که ستمگری سیاسی و فقدان آزادی و دیمکراسی تا تیرش برای این طبقه بیش از همه طبقات و اقشار است و مانع از آن می‌گردد که تعدیلی در وضعیت این طبقه صورت بگیرد. پرولتاریا بیش از همه طبقات و اقشار جامعه به آزادی و دیمکراسی نیاز دارد، چرا که تنها این آزادی و دیمکراسی است که بوی امکان می‌دهد بهتر متشکل شود و بمنافع طبقاتی خود آگاه گردد تا به اهداف طبقاتی و تاریخی خود جامعه عمل پیوشاند. بنا بر این هر چه آزادی و دیمکراسی کا مل تر و پیگیری‌تر باشد بفتح طبقه کارگر است. از همین روست که طبقه کارگر با پیگیری تمام و تمام خواستار درهم شکسته شدن سرتاپای ماشین دولتی سرکوبگر و ستمگر موجود است و از ایجاد یک ماشین دولتی جدید و یک حکومت حقیقتاً دیمکراتیک دفاع می‌کند که حقوق دیمکراتیک و آزادیهای سیاسی مردم را به پیگیری‌ترین وجه ممکن تضمین کند. طبقه کارگر علاوه بر اینکه پیگیرانه از دیمکراسی سیاسی دفاع می‌کند، مدافع پیگیری دیمکراتیک نیزه کردن اقتصاد ایران در نخستین مرحله آنست. چرا که این امر نیز منافع عموم توده‌های مردم را مدنظر دارد و در عین حال شرایط را برای گذار به سوسیالیسم نیز تسهیل خواهد کرد. در زمینه مبارزه ضد امپریالیستی و انجام بکشته تحولات و اقدامات ضد امپریالیستی نیز هیچ طبقه و قشری پیگیری پرولتاریا را دارا نیست. پرولتاریا در این دشمنان تا به آخر پیگیری امپریالیسم و بورژوازی ایران می‌ماند به متحد و پیگانه داخلی امپریالیسم محسوب می‌گردد. از اینرو در همان نخستین مرحله انقلاب نیز خواستار دیکتاتورترین و قطعی‌ترین اقدامات ضد امپریالیستی است. همه این حقایق تاریخی است بر اینکه انقلاب ایران تنها تحت رهبری استوار و سازش‌ناپذیر طبقه کارگر نمیتواند بفرجام پیروزمندش برسد. تجربه درسراسر جهان این حقیقت را مکرر ثابت رسانده است و فرجام تلخ و سفایر انقلاب اخیراً ایران نیز بازم نشان داد که پیروزی انقلاب در گروه‌های طبقه کارگر قرار دارد. اما همانگونه که گفته شد در این مرحله از انقلاب، اقشاری از خرده بورژوازی نیز به تحولات انقلابی - دیمکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران ذی‌علاقه اند و متحد طبقه کارگر در انقلاب محسوب میشوند بدون ائتلاف با این اقشار، طبقه کارگر نمی‌تواند وظایف خود را به انجام برساند و اهداف انقلاب را متحقق سازد. لذا پرولتاریا باید خرده بورژوازی دیمکراتیک و انقلابی (خرده بورژوازی قشرهای میانی و پائینی) را بخود ملحق

پیوسته انقلاب را از یکدیگر جدا کند. انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران را میتوان به دلائل متعدد در مقوله انقلابات پرولتری قرار داد. در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران رهبری در دست طبقه کارگر است. دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک یا دمکراسی توده‌ای، یک شکل دولت گذار به دیکتاتور پرولتاریاست. درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و تلاش برای ایجاد یک ماشین دولتی جدید و انجام برخی مطالبات دیگر که از محدوددهای یک جامعه بورژوازی فراتر می‌رود، و اینکه کلاً نخستین مرحله انقلاب یک مرحله گذار به سوسیالیسم محسوب می‌شود همگی دلائلی است مبنی بر اینکه، انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران در مقوله انقلابات پرولتری قرار دارد.

در انقلاب ایران حتی اشکال مبارزه نیز که ابزار سرنگونی رژیم‌اند یعنی اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه، اشکال مبارزه پرولتری و مختص انقلابات پرولتری هستند.

پس از این توضیحات اکنون باید دید که وظایف فوری و بلندمدت انقلاب ایران کدامند و برنامه عمل حکومت انقلابی - دمکراتیک با سرنگونی جمهوری اسلامی قدرت را بدست خواهد گرفت چیست؟ همانگونه که پیش از این اشاره کردیم اصلی‌ترین وظیفه‌ای که انقلاب ایران در نخستین مرحله خود با آن روبروست سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران و استقرار یک حکومت انقلابی - دمکراتیک یعنی یک دمکراسی توده‌ایست. ترکیب طبقاتی این حکومت را کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی شهروروست تشکیل می‌دهند. این حکومت از نظر خصلت سیاسی یک دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک است. در اینجا یک دمکراسی توده‌ای حاکم می‌گردد و توده‌های مردم با درهم شکستن ماشین دولتی موجود به اعمال کمیت مستقیم می‌پردازند. بنا بر این، این قدرت تا کما که نه از نوع دولت‌پرازنه و جمهوری دمکراتیک پارلمانی بعنوان یکی از اشکال آن بلکه از نوع دولتها یا طراز نوین است که مشخصات اصلی آن عبارتند از: "۱- منبع قدرت - قانونی نیست که قبلاً در پارلمان مورد بحث قرار گرفته و بتصویب رسیده باشد بلکه ابناً مستقیم توده‌های مردم از طریق رأی‌دهی و با اصطلاح رایج "تصرف مستقیم است. ۲- تسلیح مستقیم تمام مردم بجای پلیس و ارتش که موسساتی جدا از مردم و در نقطه مقابل مردم هستند. در شرایط وجود این قدرت، نظام امور در کشور توسط خودکارگران و دهقانان مسلح و خود مردم مسلح حفظ می‌شود. ۳- مستخدمین دولت و دستگاه بوروکراتیک نیز جای خود را به قدرت بلاواسطه ناشی از خود مردم میدهند و یا حداقل تحت کنترل مخصوص قرار می‌گیرند و تنها انتخابی می‌گردند بلکه با اولین درخواست مردم قابل تعویض خواهند بود. یعنی تا مقام‌های ملین‌ساده‌ها تنزل مینمایند و زقش‌مندان را از "مقامات" با حقوق آنها از حقوق معمولی یک کارگر خوب بالاتر نخواهد بود. (۴) این نوع عالی‌تر و برتر دمکراتیک تر دولت است که ما آنرا در ایران جمهوری دمکراتیک خلق می‌نامیم. بدون ایجاد یک چنین قدرت حاکم‌های انجام هیچیک از وظایف اصلی انقلاب حتی در نخستین مرحله آن امکانپذیر نیست. بنا بر این در انقلاب ایران پرولتاریا در اتحاد با خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی، جمهوری اسلامی را از طریق یک قیام مسلحانه سرنگون می‌کند، ماشین دولتی موجود را درهم می‌شکند و از طریق برقراری یک دمکراسی توده‌ای که در آن اعمال کمیت مستقیم و بلاواسطه توده‌ها از طریق شوراها می‌کند هم‌مطالبات آنها را محقق می‌کند و هم مجریه عملی می‌کند و نیز تسلیح عمومی خلق و ایجاد ارتش توده‌ای جمهوری دمکراتیک خلق را مستقر می‌سازد. در اینجا قدرت دولتی در اختیار نمایندگان انتخابی توده‌هاست که در هر زمان بوسیله انتخاب کنندگان قابل عزل می‌باشند و صاحب‌منصبان و مستخدمین دولتی حقوقی برابر متوسط دستمزدها را در هر دریاقت خواهند کرد. در اینجا دیگر "دمکراسی توده‌ای از محدوددهای بورژوازی فراتر رفته است. در اینجا است که آزادی عقیده و بیان، آزادی تشکل، آزادی مطبوعات، آزادی خلق درسازماندهی و هدایت امور عمومی و دولتی، حق مردم در انتخاب نمایندگان و ماورین دولتی و غیره بصورت شعاع و روح مفت در نمی‌آید بلکه امر خود توده‌های مردم میگردد

دستیک طبقه است. استثمای رگ‌بند طبقه استثمای رگ‌دیگر خاتمه می‌پذیرد، در حالی که در انقلاب ایران نه بحث و صحبتی از تعویض یک طبقه استثمای رگ‌بند طبقه استثمای رگ‌دیگر است چرا که قدرت سیاسی می‌باید از دست یک طبقه استثمای رگ‌خارج شود و در دست کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی شهروروست قرار گیرد. حفظ این قدرت، تداوم آن و تحقق اهداف انقلاب مسئله درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و ایجاد یک ماشین دولتی دمکراتیک را می‌طلبد، بنا بر این مسئله برخلاف انقلابات بورژوازی، صرفاً انتقال قدرت از یک دست به دست دیگر نیست. بلکه فراتر رفتن از محدوددهای جامعه بورژوازی و ایجاد دولت‌پرازنه است.

انقلاب بورژوازی با جا روب کردن بقایای نظامات سابق و سرمایه‌داری زمینه را برای بسط و توسعه سرمایه‌داری فراهم می‌کند و با این اقدام وظایف خود را به انجام می‌رساند، در حالی که در انقلاب ایران نه بحث و صحبتی از رشد و توسعه سرمایه‌داری میتوان ندرمیانها شونده محدود شدن، در محدوددهای جامعه بورژوازی.

اصولاً و ورود سرمایه‌داری بمرحله امپریالیسم، آغاز عصر انقلابات پرولتری و شکل‌گیری یک اردوگاه از کشورهای سوسیالیستی دیگر ضروری نیست که اولاً اشکال تکامل کلاسیک طی شود و ثانیاً گذار به سوسیالیسم مستلزم درجه بالایی از رشد نیروها و مولده و توسعه سرمایه‌داری باشد. امروزه حتی در عقب‌مانده‌ترین کشورها که مناسبات سابق سرمایه‌داری در آنها حاکم است میتوان تحت رهبری طبقه کارگر از طریق طی نمودن راه رشد غیر سرمایه‌داری به سوسیالیسم گذار نمود. این حقیقتی است که لنین و کمینترن بر آن صحنه گذاشتند، و تجربه نیز درستی آنرا با ثبات رساند. اما در مورد آن دسته از کشورهای که شیوه تولید سرمایه‌داری در آنها مسلط شده است نظیر ایران، اما بنا به یک رشته علل عینی و ذهنی، پرولتاریا نمیتواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا قرار دهد، بلکه مقدمات انجام پذیرفته تحولات انقلابی - دمکراتیک در دستور کار قرار می‌گیرد، در اینجا نیز با بیداری طبقه کارگران و اقدامات انتقالی که دیگر اقدامات بورژوازی - دمکراتیک محسوب نمی‌شوند، اما هنوز اقدامات سوسیالیستی هم نیستند بلکه گام‌هایی به سوی سوسیالیسم محسوب می‌شوند، شرایط را برای گذار بلاوقفه به سوسیالیسم فراهم ساخت. در انقلاب ایران نیز هرچند که بقایای نظامات سابق سرمایه‌داری در عرصه‌های مختلف اقتصاد، اجتماعی و سیاسی وجود دارند و جا روب کردن آنها و با نتیجه تحقق مطالبات بورژوازی - دمکراتیک یکی از وظایف انقلاب ایران محسوب می‌گردد، اما این فقط بخشی از وظایف انقلاب است و بخش مهمتر آن تحقق یک رشته مطالبات انقلابی - دمکراتیک، یا اقدامات انتقالی است که بدون آنها انقلاب نمی‌تواند به فرجام پیروزمندش برسد. این اقدامات زمینه را نه برای رشد و توسعه سرمایه‌داری بلکه برای گذار به سوسیالیسم هموار می‌سازد. مسئله مهم این است که این حقیقت درک شود که در ایران بورژوازی یک طبقه ضد انقلابی و ارتجاعی است که با بیداری از یک قدرت‌بیزیر کشیده شود.

سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی با سرمایه‌داری ایران پیوندناگسستگی دارد، و از اینرو مبارزه علیه امپریالیسم نمیتواند مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری جدا باشد. بنا بر این نه هموار کردن راه برای توسعه و رشد سرمایه‌داری بلکه هموار کردن راه برای گذار به سوسیالیسم از طریق یک رشته اقدامات انقلابی - دمکراتیک یا بعبارت دیگر انتقالی میتواند انقلاب را به سرانجام پیروزمندش برساند. آنچه که در مورد تفاوت‌های انقلاب ایران حتی در نخستین مرحله آن با انقلابات بورژوازی گفته شد، نشان می‌دهد که انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران هرچند هنوز یک انقلاب سوسیالیستی نیست، چرا که هیچ اقدام سوسیالیستی بلاواسطه‌ای را معمول نمی‌دارد و دیکتاتور پرولتاریا را بغوریت برقرار نمی‌نماید، اما یک انقلاب بورژوازی نیز محسوب نمی‌شود.

انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران در حقیقت یک مرحله انتقالی به سوسیالیسم است و هیچ دیوارچین و دره ژرفی نمی‌تواند بین این دو مرحله بهم

قرار داد که توده‌ها مردم نه در پی ایجا دجمه‌وری یا رلمان بلکه در پی ایجا دولتی از ظرا زنوبین بودند. بنا بر این در برابر ادعای توجیه‌گران نظم موجود که از مترقی بودن نهادها یا پارلمان‌ها سخن می‌گویند، باید گفت که تجربه انقلاب نشان داد که مردم کدام نهادها را مترقی و کدام میکرا ارتجاعی میدانند. ما دیگر به بحث در پیرامون این مسئله نمی‌پردازیم که در ایران بنا بیکرشته عللاً اقتصاد و سیاسی و نقش بغایت ارتجاعی بورژوازی، دیکتاتوری عریا نو عنان گسیخته جزه‌لاینفک روبنا ی سیاسی و ما شین دولتی موجود است، بنا بر این اگر ما شین دولتی موجود حفظ گردد، در ایران جمهوری پارلمانی حتی در حدنظام‌های پارلمانی موجود در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، نمی‌تواند شکل بگیرد. اگر توده‌های مردم در انقلاب آینده ایران نیز موفق نشوند تحت‌رهبری طبقه کارگر ما شین دولتی موجود را درهم شکنند و یک جمهوری دمکراتیک خلق ایجا دنمایند، حتی نمی‌توانند مطالبات صرفاً بورژوازی دمکراتیک را متحقق سازند، تا چه رسد به اقدامات انقلابی - دمکراتیک و پیروزی انقلاب، پس برخلاف یاوه‌سراشی‌های مدافعین جمهوری پارلمانی بورژوازی، استقرار جمهوری دمکراتیک خلق نه فقط در مرحله کنونی انقلاب امری ممکن و عملی است بلکه ضرورت آن تا بدان حد است که بدون آن حتی تحقق اهداف انقلابی - دمکراتیک و ضدا مپریالیستی ممکن نیست.

جمهوری دمکراتیک خلق در عین حال که مرزبندی انقلابی پرولتاریا را در مرحله کنونی انقلاب با پورتونیسیم راست مشخص می‌سازد، در همان حال مرزبندی انقلابی پرولتاریا با پورتونیسیم چپ نیز محسوب می‌گردد.

پورتونیسیم "چپ" که هیچگونه توجهی به شرایط عینی و ذهنی و تناسب واقعی طبقات در ایران ندارد، هدف فوری پرولتاریا را انقلاب سوسیالیستی می‌داند و از برقراری فوری و بلادرنگ دیکتاتوری پرولتاریا و جمهوری شوروی دفاع می‌کند. سازمان ما یکبار در سال ۶۰ حساب خود را با طرفداران این جریان تسویه کرد. امروزه نیز در ایران جز معدودی ترسکیست کسی صریحاً از این نظر دفاع نمی‌کند، با این وجود هنوز محافل یا فت میشوند که بشکل پوشیده‌ای مدافع همین نظر هستند. آنها ظاهراً از ضرورت فوری و بلادرنگ انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا سخنی نمی‌گویند، اما شاعر جمهوری شوروی را بجای جمهوری دمکراتیک خلق قرار میدهند. هر چند در اساس جمهوری دمکراتیک خلق از نوع دولت پرولتاریست و از اینجهت تفاوتی با کمون و جمهوری شوروی ندارد، اما یکی از اصلی‌ترین وجوه تمایز میان جمهوری دمکراتیک خلق یا دمکراسی توده‌ای با جمهوری شوروی در این است که جمهوری شوروی شکلتاریخاً مشخصی از دولت پرولتاریست است که با سلطه یکپارچه پرولتاریا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا همراه است. بقول لنین: "جمهوری شوروی بمثابه عالی‌ترین نوع دولت از نقطه نظر دمکراسی، شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است." (۹) و از همان آغاز به عملی‌کردن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا می‌پردازد، نظیراً تحاد جما هیر شوروی سوسیالیستی. حال آنکه جمهوری دمکراتیک خلق از نوع دولت پرولتاریست است که از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی آغاز می‌گردد و به دیکتاتوری پرولتاریا ختم می‌شود. یعنی دمکراسی توده‌ای برخلاف جمهوری شوروی با دیکتاتوری پرولتاریا آغاز نمی‌گردد و بغیر این تا انجام وظایف دیکتاتوری پرولتاریا را در برابر خود قرار نمی‌دهد. در اینجا دولت مقدمتاً شکلی از قدرت دمکراتیک خلق، توده مردم، کارگران و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی است که هدفش قبل از هر چیز انجام بیکرشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضدا مپریالیستی است و تنها با انجام بیکرشته اقدامات انقلابی است که به سلطه یکپارچه پرولتاریا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و انجام وظایف سوسیالیستی گذار می‌کند. در اینجا دولت در حقیقت نوعی دولت انتقالی به دیکتاتوری پرولتاریا است. بقول ترون شین: "این دیکتاتوری مقدمه دیکتاتوری پرولتاریا است و شرایط مناسب برای تولد آن فراهم می‌کند. در تاریخ جوامع بشری دیکتاتوری کارگران و دهقانان جزء مقوله دیکتاتوری پرولتاریا است." (۱۰) این تجربه دمکراسی‌های توده‌ای در آسیا و اروپای شرقی است. در اینجا دیگر نیازی نیست که به برخی وجوه تمایز دیگر از جمله

گرفته اند. خورد کردن این ماشین و درهم شکستن آن - اینست آنچه که منافع واقعی "خلق"، منافع انحراف یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را در بر دارد. این است "شرط مقدمه‌ای" تا آزادانه دهقانان تهی دست - پرولتاریا و بدون چنین اتحادی دمکراسی پایدار نبوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است. بطوریکه میدانیم کمون پارسی هم که در نتیجه بیکرشته علل داخلی و خارجی به هدف نرسید، برای تحصیل یک چنین اتحادی راه خود را هموار میکرد. بنا بر این وقتی ما رگس از "انقلاب واقعی خلقی" سخن می‌گفت، بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (او در باره این خصوصیات بسیار مکرر سخن میگفت)، با دقتی هر چه تمام‌تر متناسب با واقعیات طبقاتی در اکثر کشورهای قاره اروپای سال ۱۸۷۱ در نظر می‌گرفت. از طرف دیگر مدلل مینمود که "خورد کردن" ما شین دولتی آنچیزیست که منافع کارگران و دهقانان ایجا می‌کند و آنها را با یکدیگر متحد می‌سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که عبارت است از برانداختن "نگل" و تعویض آن با یک چیز تازه. (۸)

همانگونه که می‌بینیم لنین در این گفتار خود تصریح می‌کند که مفهوم انقلاب "خلقی" یک "شباه لفظی" از سوی ما رگس نیست، بلکه منظور انقلابی است که "هم پرولتاریا و هم دهقانان را در برگیرد". لنین انقلاب ۱۹۰۵-۷ روسیه را یک نمونه از انقلابات خلقی مورد نظر ما رگس معرفی میکند، و در توضیح بحث ما رگس می‌افزاید در ۱۸۷۱ دو طبقه کارگران و دهقانان "بودند که" "خلق" را تشکیل می‌دادند و آنچه که این دو طبقه را متحد می‌سازد این است که در معرض ستم، فشار و استثمار ما شین بوروکراتیک - نظامی قرار می‌گرفتند. "وقتی ما رگس از "انقلاب واقعی خلقی" سخن می‌گفت، بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند" تناسب طبقات را در نظر می‌گرفت و "مدلل مینمود که خورد کردن ما شین دولتی آنچیزیست که منافع کارگران و دهقانان ایجا می‌کند و آنها را با یکدیگر متحد می‌سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که عبارت است از برانداختن "نگل" و تعویض آن با یک چیز تازه؛ این بحث لنین نیز پاسخ روشنی است به کسانیکه می‌خواهند از مشارکت خرده بورژوازی در انقلاب مستمسکی برای حفظ و دفاع از ما شین کهنه و ارتجاعی - بوروکراتیک دولتی دست و پا کنند. با لعکس بحث و استدلال لنین این حقیقت را هر چه بیشتر روشن می‌کند که در ایران نیز ستم، فشار، استثمار و سرکوب ما شین دولتی موجود نیز یکی از موضوعات اصلی است که کارگران را با اکثریت عظیم دهقانان و خرده بورژوازی شهری، در یک کلام خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی متحد می‌سازد و وظیفه خورد کردن ما شین دولتی را در برابر آنها قرار میدهد. البته ما این حقیقت را نیز مدنظر داریم که خرده بورژوازی در محدوده معینی یعنی در چارچوب دمکراسی توده‌ای میتواند در ساختن دولت نوین نقش داشته باشد، اما استقرار کامل و تمام دولت طراز نوین، برافتاد هرگونه نهادها یا بوروکراتیک بطور کامل با دمکراسی سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا و گذار بسوسیالیسم مرتبط خواهد بود.

از آنچه که گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که حتی در نخستین مرحله انقلاب، طبقه کارگر نمی‌تواند به استقرار یک جمهوری دمکراتیک پارلمانی و حفظ دستگاه دولتی بورژوازی رضایت دهد، چرا که این جمهوری یک سیستم سیاسی مناسب برای حفظ سیاست طبقاتی بورژوازی است. از این گذشته با ورود سرمایه داری در مرحله امپریالیسم و فرارسیدن عصر انقلابات پرولتاری، بورژوازی در مقیاس جهانی بیک طبقه کاملاً ارتجاعی و ضدا انقلابی تبدیل شده که حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های پارلمانی به ارتجاع سیاسی روزافزون گرا شده است. در یک چنین عصری، جمهوری پارلمانی نیز از نظر تاریخی هرگونه جنبه مترقی خود را از دست داده و بیک پدیده ارتجاعی تبدیل شده است. عصر کنونی، عصر نهادهای شورائی و دولتهای طراز نوین است، نه فقط از یک بعد جهانی - تاریخی عصر نهادها یا پارلمانی بسر آمده است بلکه در ایران بشکل مشخص و از نظر سیاسی این نهادها امری منسوخ و کهنه شده بحساب می‌آیند. تجربه انقلاب ۱۵۷ بین حقیقت را در برابر همگان

از صفحه ۵

وحدت رفرمیسم و "لیبرالیسم" را افشاء سازیم

همکاری طبقاتی بجای مبارزه طبقاتی انقلابی و خرابکاری در امر مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار است. رفرمیست ها نیز از جنبش انقلابی توده ها و از انقلاب می ترسند، از اینرو هم خود را مصروف بین میکنند که از انقلاب احتراز شود.

می بینیم که استراتژی رفرمیسم و "لیبرالیسم" از نظم موجود فراتر نمی رود. "لیبرالیسم" و رفرمیسم بعنوان دوگرایش بورژوازی، در عین آنکه از یکدیگر مجزا هستند، اما هر دو تلاش میکنند جنبش توده ای را از مسیر خود منحرف ساخته و انقلاب را به شکست بکشانند از نقطه نظر سیاست های عملی که ملابریکدیگر منطبق اند.

اگر اپورتونیست - رفرمیست ها زمانی در ائتلاف با یک جناح از بورژوازی و بخاطر فرمایشی بسیار رجزئی تن به فرومایگی، آستانبوسی و خیانت دادند، امروز در سازش با بخشهای دیگری از بورژوازی و اتحاد با "لیبرالیسم" به ایفای همان نقش سابق مشغولند. بگذار رفرمیسم در اتحاد با "لیبرالیسم" و در خدمت به بورژوازی خیانت های تازه ای را تدارک ببینند، بگذار "اکثریت" در ضدیت با انقلاب و در راه به شکست کشاندن آن، به زدوبند دریا لا مشغول باشد. بگذار با بورژوازی جمهوریخواه عقدا تحاد رسمی ببندد و رهبری جنبش را بدست بورژوازی بسپارد. کمونیستها اما پیگیرانه انقلاب را در دستور کار خود قرار میدهند و برای پیروزی قطعی و مسلم می رزمند. کمونیست ها با زهم تصریح و تاکید میکنند که یگانه تضمین موفقیت واقعی انقلاب و پیروزی آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق اقدام انقلابی توده ها، تصرف قدرت از پائین و رهبری طبقه کارگر است. کمونیست ها برای این نکته انگشت می نهند که شرط ضروری احراز رهبری جنبش توسط طبقه کارگر و بیفرجام رساندن تحولات انقلابی - دمکراتیک، انفرادی فشاء جریانات "لیبرالی" و رفرمیستی است. بدون افشاء جریانات و انفرادی جنبه رفرمیسم و "لیبرالیسم" پیروزی انقلاب دمکراتیک توده ای ممکن نیست.

انقلاب و طرفدار توده ها جا میزند، درباره آزادی داد سخن میدهند و از حقوق مردم و ستمی که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بر آنها رفته ویا می رود صحبت میکنند. جریانهای بورژوازی بمنظور فریب توده ها، حتی بنا م مردم و بنا م انقلاب صحبت میکنند. با اینهمه جریانات بورژوازی اعماز آنکه خود را "لیبرال" بنا مندی "جمهوریخواه" وغیره و یا آنکه خود را طرفدار دوا تشه آزادی و دمکراسی قلمداد کنند، اساسا جریاناتی ضد دمکراتانند که با هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک در جامعه ایران مخالفتند. آنها از انقلاب هراس دارند و با جنبش انقلابی توده ای ضدیت و مخالفت میورزند. خواهان حفظ نظم موجود و حفظ ارگانهای بوروکراتیک - نظامی موجود هستند، تلاش آنها اینست که با بدست گرفتن رهبری جنبش، انقلاب را به شکست بکشانند. رفرمیست ها نیز در اساس دارای یک بینش لیبرالی از تحولات اجتماعی هستند. آنها علی رغم آنکه گفتار خود را در الفاظ شبه مارکسیستی می پیچند، اما تبلیغشان از محدوده لزوم برخی اصلاحات که با بقای پایه های اساسی طبقه حاکم همساز است فراتر نمی رود و در اساس هدفشان خارج ساختن نظام بهره کشی از زیر ضرب مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریاست. رفرمیست ها در پوشش دفاع از انقلاب و دفاع از منافع کارگران، تلاش میکنند انقلاب ایران را در چارچوب تحولات رفرمیستی محدود ساخته و آنرا به بند بکشند. آنان عمال خرابکار بورژوازی در درون جنبش کارگری هستند و سعی میکنند کارگران را به دنباله روی از بورژوازی بکشانند. وظیفه این دسته جات اساسا تبلیغ و اشاعه ایده سازش و

چنین رسالتی را بردوش گرفته اند، اکنون فرستی بدست آورده اند تا این وظیفه را با تفاق همپالگی های "لیبرال" خود پیش ببرند. از اینجا است که دست برداری بسوی هم دراز میکنند و با تفاق، نامه به پارلمان اروپا می نویسند. امضاء کنندگان نامه علاوه بر آنکه اسامی خود را در انتهای نامه قید میکنند، توضیحی مبنی بر وابستگی سازمانی امضاء کنندگان "نیز بدان الصاق میکنند تا از این طریق، نه برادری افراد، که اتحاد سازمانها را مطرح کرده و زمینه های ایجاد یک "جبهه وسیع" را نیز فراهم کرده باشند! چنین است که دونفر از منشیان حزب توده یعنی "حزب دمکراتیک مردم ایران" (از جمله باک امیر خسروی)، سه نفر از "جمهوریخواهان ملی ایران" (از جمله حسن نزیه)، دونفر از حزب دمکرات ایران (از جمله عبدالرحمن قاسملو)، یک نفر از گروه "آزادی کار" و سه نفر از سازمان "اکثریت" (از جمله علی کشتگر) مسئله موضع گیری پارلمان اروپا را بهانه کرده و بخاطر ائتلاف رسمی، در راه تشکیل یک "جبهه وسیع" از همه نیروهای سیاسی مخالف رژیم" که "اکثریت" مدت ها است در آرزوی آن بسر می برد، گام می نهند. بدین ترتیب همکاران و همگامان میهای طیف راست و بویژه اکثریت جناح کشتگر با جریانات شبه لیبرالی و خالصا بورژوازی به بار می نشیند و زمینه اتحاد آشکار "لیبرالیسم" و رفرمیسم را فراهم میسازد. آیا از روی تصادفات که رفرمیسم و "لیبرالیسم" اینطور با هم کنار می آیند و به اقدام مشترک دست میزنند؟ خواهیم دید که هیچگونه تصادفی در کار نیست. چرا که بطور کلی بورژوازی بر آنست تا با اتکاء به تاکتیک های "لیبرالی" و رفرمیستی در جنبش توده ای نفوذ کند، رهبری جنبش را بدست گیرد و آنرا به انحراف بکشاند. هدف اصلی اپوزیسیون بورژوازی حفظ نظم ارتجاعی - بوروکراتیک موجود، حراست از منافع سرمایه داران و به شکست کشیدن جنبش انقلابی توده ای است. بورژوازی هم اکنون خود را طرفدار

دفاع می نمایند.

منابع

- ۱- انقلاب و ضد انقلاب در آلمان - انگلس
- ۲- سخنرانی در کنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه - لنین
- ۳- پیشگفتار بر ترجمه روسی جزوه کائوتسکی "نیروهای محرکه و چشم انداز انقلاب روسیه" - لنین
- ۴- درباره قدرت دوگانه - لنین
- ۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۶- نشریه کار، شماره ۲۲۶ - دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر
- ۷- وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - لنین
- ۸- دولت و انقلاب - لنین
- ۹- قطعنامه درباره تغییر نام حزب و برنامه حزب - لنین
- ۱۰- چگونه حزب ما را کمسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست - ترون شین

توضیح و تشریح . . .

مسئله اتحاد های گسترده تر در جمهوری های دمکراتیک خلق و یا اشکال سیاسی خاص اتحادی در زیرم. در ایران نیز با توجه به تناسب قوای طبقاتی و وظایف مشخص انقلاب، از آنجا که ترکیب طبقاتی حکومت را در نخستین مرحله انقلاب کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا تشکیل میدهند و این حکومت از نظر خصلت سیاسی نه دیکتاتوری پرولتاریا بلکه دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک است که تنها در مرحله بعدی سلطه یکپارچه پرولتاریا خواهد ایجاد نمود. لذا جمهوری دمکراتیک خلق بدرستی وظایف و اهداف انقلاب را در مرحله کنونی آن بیان نمی دهد، و یگانه شعار صحیح محسوب می شود. کسانی که از هم اکنون شعار جمهوری شوروی را مطرح می کنند آگاهان سیاسی نا آگاهانه از برقراری فوری دیکتاتوری پرولتاریا و انجام وظایف سوسیالیستی

★ "وحدت جناحها" یا تشدید تضادها

پس از مرگ خمینی، سران حکومت تمامی تلاش خود را بکار بستند تا تا شیرا ت مرگ او را بر و خامت اوضاع رژیم پنهان نمایند و انکار کنند. رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، احمد خمینی و دیگران، با استناد به "آرامش" اوضاع پس از مرگ خمینی و تعیین خامنه‌ای به جانشینی وی در کوتاهترین زمان ممکن، چنین استدلال می‌کنند که مرگ خمینی نه تنها تا شیرمنفسی بر وضعیت رژیم برجای نگذاشته، بلکه انسجام درونی آن تقویت شده، تضاد میان جناحها تخفیف یافته و رژیم بیش از پیش بر اوضاع مسلط است.

موقعیت خمینی در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی و این واقعیت که وی از جایگاه و قدرت منحصر به فردی در هرم حکومتی برخوردار بود، بی پایه بودن استدلال سران حکومت را روشن می‌سازد. مرگ خمینی با توجه به نقشی که وی در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی بازی میکرد، تاثیرات خود را بر روند زهم گسیختگی و فروپاشی جمهوری اسلامی برجای خواهد گذاشت. امری که شواهد آن از هم اکنون ظاهر شده است.

واقعیت این است که تعیین خامنه‌ای به عنوان جانشین خمینی، اعلام سازش جناحهای درونی حکومت در شرایط بحرانی پس از مرگ خمینی بود. در آخرین ساعات حیات تنگی خمینی، وحشت از آینده سرپای دست اندکاران حکومت را فرا گرفته بود. در شرایطی که شکست‌های پی‌پی سیاسی و نظامی، بحران اقتصادی و سیاسی، رشدنا رضایتی توده‌ها و انزوای بین‌المللی، حکومت را در چنگال خود می‌فشردند، خمینی مرد بی آنکه نتوانسته باشد در زمان حیات خود، ذره‌ای از معضلات حکومت را حل کند و بی آنکه حتی جانشینی برای خود تعیین کرده باشد. در چنین وضعیتی سران حکومت از آن هراس داشتند که کنترل اوضاع از دست بدهند. سخنان رفسنجانی در این باره بقدر کافی گویاست: "مشکل جدی این بود که اگر شب... خبر ارتحال امام را موج و آریه مردم میرساند ما آمده نبودیم چه اتفاقی خواهد افتاد... کار دشواری بود. یا همان لحظه باید اعلام میکردیم که ممکن بود عواقب ناگوارتری داشته باشد... مرزهای ما مساله دارد جنگ و مسائلی امنیتی هم بود و اداره جامعه در روزهای که همه چیز تعطیل می‌شد هم اهمیت داشت. اولین کار ما این بود، اعضای مجلس خبرگان را احضار کردیم... پس از تشکیل مجلس خبرگان، ساعتها بحث بر سر شورای رهبری با ترکیب ۳ یا ۵ نفره به جانی نرسید، وصیتنامه خمینی هم نتوانسته بود مسئله‌ای را حل نماید. بنا به همان دلائلی که رفسنجانی توضیح داد، خبرگان

اقتصادی رژیم و تا مین در آمد برای او کم کند، از دیدگاه طبقه کارگر ایران، کمک شوروی به سرپا نگهداشتن رژیم محتضری است که بویژه پس از مرگ خمینی، زمینه برای سرنگونی آن فراهم تر شده است. این قراردادها در همان حدی که بر وضعیت اقتصادی و سیاسی رژیم تا شیر میگذارد، کمک دولت شوروی به تجهیز رژیم در مقابل کارگران و زحمتکشان ایران و دمیدن در کالبد پیوسیده و متعفن او برای تسدوم استثمای روسرکوب کارگران ایران است.

★ "انتخابات ریاست جمهوری، رژیم را رسوا نمی‌کند"

مورد کارگر و طلب شرکت در انتخابات تریاست جمهوری اسلامی گفت یک نفر آمده میگسود من کارگر، نمیدانم این آقا چطور بخودش اجازه میدهد در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند و با چه روشی می‌آید و وقتشورا نگهبان و وزارت کشور را می‌گیرد.

سخنان این مرتجع عضو شورای نگهبان در مورد آن کارگری که به خود جرات داده و داوطلبیست را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری اعلام نموده است، ما هیت رژیم و انتخابات قلابی اش را حتی برنا آگاهترین اقشار مردم و جمله همان کارگری که داوطلب کاندیداتوری شده نیز افشا می‌کند. بدیهی است که کارگر مورد بحث نه یک کارگر آگاه به منافع طبقاتی خود، بلکه یک کارگر حزباللهی است که در ارگانهای وابسته به رژیم نیز دست اندکار است. اما رژیم جمهوری اسلامی حتی کاندیداتوری این کارگر حزباللهی را نیز نمیتواند تحمل کند و عضو شورای نگهبان از اینکه این کارگر وقت وزارت کشور و شورای نگهبان را تلف کرده، گلسه میکند. این سخنان به معدود عناصر ناآگاه ماهیت رژیم و آن کارگر ناآگاه به منافع طبقاتی خود و متوجه هم به جمهوری اسلامی نیز ماهیت انتخابات قلابی ریاست جمهوری و حکومت اسلامی را نشان می‌دهد. وقتی در دمکراتیکترین جمهوریها بورژوازی نیز آزادی و دمکراسی برای مردم و انتخابات رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و غیره توسط مردم، فریبی بیش نیست، در حکومت جمهوری اسلامی که دیکتاتوری عربیان و خودکامه‌ای را برجامعه حاکم نموده است، تکلیف از پیش روشن است. این حکومت که بنا به ما هیت فوق‌ترجیحی خود نمیتواند حتی فعالیت احزاب و سازمانهای بورژوازی را تحمل کند و هر مخالفتی را در درون خود هیئت حاکمه نیز بشدت سرکوب میکند، چگونه میتواند به توده مردم آزادی و دمکراسی بدهد و انتخابات دمکراتیکی برگزار نماید. "انتخابات گذشته رژیم نشان داده است، "انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیز همین نشان خواهد داد که سازش بر سر رئیس جمهور از قبیل صورت گسب گرفته و آری گیری از مردم نمایش مضحکی بیش نیست.

بهر حال علیرغم اینکه برنامه همکاریهای بلندمدت ایران و شوروی چشم انداز روشنی برای اجرا ندارد و هنوز بخشهای وسیعی از این برنامه به مرحله انعقاد قرارداد نرسیده است، جهشوری اسلامی با بهره برداری از قراردادها با لفعسل منعقد یعنی قراردادی از زنگانی، راه آهن، فروش گاز به شوروی و ترانزیت گاز به اروپا در جهت بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصاد دیش بهره برداری خواهد کرد. این قراردادها در حدی که میتوانند به وضعیت

از ماها پیش روشن شده است که در تقسیم قدرت میان جناحهای درونی حکومت، ریاست قوه مجریه به رفسنجانی واگذار گشته است و توازن میان جناحها و دسته بندیهای حکومت سبب شده است "شورای زنگاری قانون اساسی" با انجام اصلاحاتی در قانون اساسی راه را برای تمرکز بیشتر قدرت در دست رفسنجانی بعنوان رئیس جمهور بگشاید. توده های مردم ایران با شناختی که از جمهوری اسلامی بدست آورده اند، از هم اکنون میدانند که مضحکه انتخابات ریاست جمهوری فریبی بیش نیست و علیرغم خواست آنان در نفی کلیت جمهوری اسلامی و علیرغم اینکه امت حزب الله در روزی گیری، به چه کسی رای بدهند، نام رفسنجانی از صندوقهای رای بیرون خواهد آمد. رژیم جمهوری اسلامی که تزویر و فریب یکی از ارکان اصلی سیاستهایش را تشکیل می‌دهد، با وجود افشای ما هیت آن نزد توده های مردم، با زهم به عوام فریبی روی میاورد و تلاش میکند که چنین وانمود نماید که رئیس جمهور آینده در انتخابات دمکراتیکی از میان داوطلبین کاندیداتوری ریاست جمهوری، توسط خود مردم انتخاب خواهد شد.

در اواخر خرداد ماه وزارت کشور از داوطلبین کاندیداتوری ریاست جمهوری خواست ظرف مهلت تعیین شده خود را به این وزارتخانه معرفی نمایند. متعاقبا اعلام شد که به دلیل جو دمکراتیک کشور، استقبال وسیعی از فراخوان وزارت کشور بعمل آمده است و بیش از ۳۰ تن از اقشار و طبقات مختلف مردم، داوطلبی خود را برای کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرده اند و در میان داوطلبین استاندانشگاه، دانشجو، طلبه، صاحبان مشاغل آزاد و یک کارگری وجود دارند. چند روز بعد شورای نگهبان اعلامیه ای صادر کرد و طی آن صلاحیت ۲ تن از کاندیدها یعنی رفسنجانی و شیبانی را تا بید کرد. یک عضو شورای نگهبان طی مصاحبه را دیوئی در پی این سوال که چرا صلاحیت سایر داوطلبین تا بید نشده است، به تشریح معیارها و ملاکهای این ارگان برای تعیین صلاحیت داوطلبین پرداخت و از جمله در

یادداشت‌های سیاسی

تصمیم گرفت بهر نحو که شده مسئله رهبری را در اسرع وقت حل نماید. راهی جز سازش و جود نداشت. در حالی که خمینی در وصیت نامه اش به صراحت قید کرده بود هر نقل قول یا نوشته ای که به وی نسبت داده شود، بی اعتبار است، آری که به نام خمینی منتسب میشد و نقل یکی دو جمله شفا هی از قول وی، زمینه چینی‌ها را برای اعلام سازش بود. نامه خمینی خطا به مشکینی نشان میداد که خمینی معتقد بوده است ضرورتی ندارد رهبر مرجع هم باشد و جملات نقل شده توسط رفسنجانی گواهی آن بود که خمینی خامنه‌ای را به عنوان جانشین خود مدنظر داشته است. سخنان رفسنجانی، از سوی موسوی اردبیلی و مشکینی هم تا بیاید شد و خبرگان خامنه‌ای را با اکثریت قاطع آراء به جانشینی خمینی برگزیدند. پس از انتخاب خامنه‌ای، سران حکومت و ارگانها و نهادهای مختلف با وی بیعت نمودند و اعلام کردند اطاعت از دستورات وی را بر خود لازم میدانند. خلاء ناشی از مرگ خمینی زمینه را برای مانورهای رفسنجانی نیز فراهم نموده بود، رفسنجانی که در او خر عمر خمینی با توجه به حمایت خمینی از جناح محتشمی و روحانیون مبارز، موقعیت خود را تضعیف شده می‌یافت، تلاش کرد از فرصت پیش آمده حداکثر بهره‌برداری را بنماید و انجام یکرشته مانور هادر میان جناحهای حکومت، موقعیت فردی خود را تحکیم بخشد و در لای سر جناحها قرار بگیرد تا بتواند از موضع برتر، سیاستهای خود را عملی سازد. مجموعه شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بر ایران و توازن کنونی جناحهای هیئت‌حاکمه این امکان را به وی میدهد که ایفاگر چنین نقشی باشد. رفسنجانی دو روز پس از مرگ خمینی، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی صریحاً اعلام کرد تنها کاندیدای ریاست جمهوری است و در صورتیکه به این پست دست یابد، سعی خواهد نمود مسائل و مشکلات اقتصادی کشور را حل کند. رفسنجانی در این مصاحبه تاکید کرد که جمهوری اسلامی در گسترش مناسبات با امپریالیست‌ها مسئله‌ای ندارد و کفاف است آنها از سیاست با یکوت جمهوری اسلامی و تحت فشار قرار دادن دست بردارند.

شدد. روزنامه‌ها به عکسها و خطا به‌های آنان مزین شد و بعنوان نخستین اقدام در مقابل اراکی، گلپایگانی را بعنوان مرجع تقلید مطرح نمودند. در حالی که روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و رادیو تلویزیون به انعکاس اعلام حمایت از مرجعیت اراکی پرداختند، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گلپایگانی را به مرجعیت برگزید و روزنامه رسالت به تبلیغات حول او پرداخت. جناح بازاری پس از تعیین خامنه‌ای به جانشینی خمینی، تلاش نمود با تصویب قوانینی، قدرت خامنه‌ای را افزایش بخشد. کمیسیون رهبری شورای بازرگاری طرحی را به تصویب رساند که بموجب آن به خامنه‌ای اختیار داده میشد در صورت لزوم مجلس را منحل نماید و او کنش شدید نمایندگان مجلس سبب شد این جناح در این عرصه عقب‌نشینی نماید و خامنه‌ای با ارسال نامه‌ای برای هیئت رئیسه "شورای بازرگاری" از آنان خواست بحث انحلال مجلس را از دستور کار این "شورا" حذف نمایند. تقویت موضع جناح بازاری و برجسته شدن نقش رفسنجانی، تاثير خود را بر تضعیف موقعیت "روحانیون مبارز" و "دفتر امام" که موسوی نخست‌وزیر و محتشمی وزیر کشور نمایندگان آن در هیئت دولت محسوب میشدند برجای گذارد. این جناح که تا کنون تحت حمایت خمینی توانسته بود از موقعیت خاصی در درون هیئت‌حاکمه برخوردار شود، پس از مرگ وی قادر نبود موقعیت پیشین را در درون دستگاه حاکمه داشته باشد. بخصوص اینکه نزوای بین المللی و مجموعه وضعیت رژیم بهمان میزان که دست رفسنجانی را در انجام مانورهای برای خروج از نزوای سیاسی بازمیگذاشت، به تضعیف این جناح انجام میداد. "روحانیون مبارز" پس از مرگ خمینی تلاش کردند با مطرح ساختن احمد خمینی بعنوان یک شخصیت سیاسی، قدرت خود را تحکیم بخشند، اما مجموعه عوامل به زیان آنان عمل نمود. هنگامیکه احمد خمینی بطور غیر مستقیم تمایل خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری اعلام کرد، بیش از ۲۰۰ تن از نمایندگان مجلس ارتجاع نامه‌ای به او نوشتند و از احمد خمینی خواستند که ریاست مجلس را بپذیرد. در این امضاکنندگان

این نامه، هاشمی رفسنجانی قرار داشت. این نامه تلویحاً به احمد خمینی یادآور می‌شد که بجای اعلام کاندیدای توری ریاست جمهوری، به ریاست مجلس قانع باشد.

تمامی آنچه گفته شد و مجموعه وقایع پس از مرگ خمینی، به روشنی نشان میدهد که فقدان خمینی تا ثیرات خود را بر وضعیت رژیم و توازن جناحهای درونی آن برجای گذاشته است. سازش بر سر انتخاب خامنه‌ای بعنوان رهبر جمهوری اسلامی، که محصول سردرگمی و هراس سران حکومت در مقطع مرگ خمینی بود، خود به عاملی در تشدید اختلافات تبدیل شد. اعتراض شدیداً لحن نمایندگان مجلس به تفویض اختیار انحلال مجلس به خامنه‌ای، در عین اینکه این نمایندگان با خامنه‌ای بیعت کرده و اعلام نموده بودند اجرای او را وظیفه شرعی خود میدانند، تنها اعلام بی‌اعتمادی به رهبر جدید و صوری بودن بیعت با خامنه‌ای بود. علی‌رغم اینکه جناح "روحانیون مبارز" در تفویض اختیار تحولات اخیر درونی حکومت تضعیف شده است اما این جناح ساختن خود هندنشست و با نفوذی که در مجلس، ارگانهای سرکوبگر و بوروکراتیک دارد، تلاش خواهد نمود موقعیت پیشین خود را در هیئت حاکمه کسب کند. برخلاف ادعای سران رژیم مبنی بر اینکه پس از مرگ خمینی، وحدت جناحها تقویت شده است، روند واقعیت، تشدید تضادها و تسریع از هم گسیختگی حکومت را نشان میدهد. کم‌تاز یکماه پس از مرگ خمینی، نماینده کرج در مجلس ارتجاع، طی نطق تنذی علیه سران رژیم، استعفاي خود را از نمایندگی مجلس اعلام نمود. این نماینده سران رژیم را "سیرت رضا خان" و "صورت مدرس" خواند. حرکت این نماینده مجلس که به گفته کروی "سخنگوی یک جریان و مجموعه و طیف است" تا بیاید این واقعیت است که با توجه به فقدان نقش تعدیل‌کننده خمینی در توازن جناحها، بحران حکومتی تشدید خواهد شد، تشدید بحران حکومتی به بحران سیاسی نامی زندومانع از آن خواهد شد که رژیم بتواند در شرایط فعلی حتی تعدیلی در وضعیت اقتصادی پیدا آورد. جمهوری اسلامی روند اضمحلال و از هم پاشیدگی را سریعتر می‌پیماید. مرگ خمینی، ناقوس مرگ جمهوری اسلامی را بر طنین‌تساخته است.

۱۰. نامه‌ای بعنوان رهبر، و نقشی که رفسنجانی با مجموعه وضعیت اقتصادی و سیاسی رژیم میتواند ایفا نماید، تاثير خود را بر توازن قوای جناحهای درونی رژیم برجای گذارد. انتخاب خامنه‌ای، در حقیقت نقش و موقعیت جناح بازار را در هیئت‌حاکمه تقویت نمود. پس از مرگ خمینی، نمایندگان شناخته شده جناح بازاری که مدت‌ها تحت فشار خمینی و "روحانیون مبارز" و دارودسته محتشمی و نه استوزیر، مطرود بودند، صحنه گردان معرکه

اعضاء، فعالین و هواداران!
برنامه سازمان را در میان توده‌های مردم تبلیغ و
ترویج نمائید و در توزیع هر چه گسترده‌تر آن بکوشید

رژیم جمهوری اسلامی را باید بایک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

یادداشت‌های سیاسی



★ اهداف رفسنجانی از سفر به شوروی
و تأثیر آن بر وضعیت رژیم

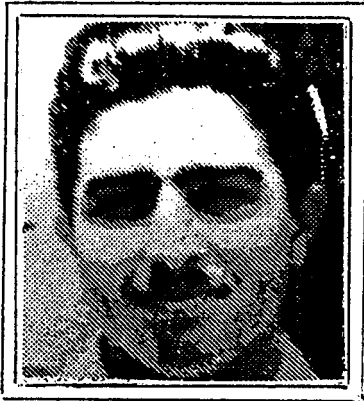
دراوا و آخر خدا دماه، رفسنجانی همراهِ هیئتی از مقامات جمهوری اسلامی را هی شوروی شد. نتیجه این سفر، علاوه بر توافقات سیاسی، توافق دولت شوروی و جمهوری اسلامی بر سر یک برنامه بلندمدت همکاری اقتصادی، بازرگانی، علمی و فنی، اعلام آمدگی دولت شوروی برای فروش تسلیحات نظامی به حکومت اسلامی ایران و پرداخت اعتبار به آن بود. برنامه همکاری ریفی بلندمدت دو کشور بجز صدور گاز به شوروی و تراز نیت گاز ایران به اروپا، زمینه‌های متنوعی از همکاریها در زمینه انرژی، صنایع نفت، پتروشیمی، گاز، متالوژی، صنایع مصالح ساختمانی، شیلیات، کشاورزی، حمل و نقل، مالی، بازرگانی، آموزش فنی و حرفه‌ای، همکاری در زمینه استفاده صلح جویانه از انرژی اتمی و... را دربر میگیرد. به گفته مقامات جمهوری اسلامی و آنگونه که از بیانیه رسمی مشترک دولت نیز پیداست، در زمینه همکاریهای بازرگانی و راه آهن، قرار دادهای مربوطه نیز میان دولت به امضاء رسیده است، پیش نویس قرارداد مربوط به صدور سالانه ۳ تا ۳ میلیاردمترمکعب گاز ایران به شوروی تهیه شده و طرفین متعهد شده اند در مدت یکماه قرارداد نهائی صدور گاز به شوروی و تراز نیت گاز به اروپا را به امضاء برسانند. همچنین بیانیه رسمی مشترک دولت حاکمی از آن است که دولت شوروی حمایت خود را از موضع جمهوری اسلامی در آتش بس میان ایران و عراق اعلام کرده است. در همین بیانیه طرفین توافق خود را بر سر مسأله افغانستان نیز اعلام کردند. "طرفین همچنین حمایت خود را از افغانستان مستقل، غیرمتعهد و اسلامی که با همسایگان خود دارای روابط دوستانه باشد اعلام میدارند."

سفر رفسنجانی به مسکو، استقبال گرم!

گوربا چفای زوی و قرار دادها و توافقنا مه های منعقده میان دولت به ایزارتبلیغات گسترده ای در دست حکومت اسلامی ایران تبدیل شد و ادیو و مطبوعات دولتی، بخش وسیعی از برنامه ها و مطالب خود را به با زتاب این سفر، تا شیر آن بر روایط ایران و شوروی، و عکس العمل دول امپریالیست اخصاصا ص دادند. دولت شوروی نیز که از مدت ها پیش برای ورود رفسنجانی به مسکو و عقد قرارداد های اقتصادی و سیاسی با جمهوری اسلامی لحظه شماری میکرد، سفر رفسنجانی به شوروی را بعنوان سرفصل جدیدی در مناسبات دو کشور ارزیابی کرد و در ادیو مسکو ضمن تعریف و تمجید از حکومت اسلامی ایران، به تبلیغ حول اهمیت گسترش مناسبات میان ایران و شوروی پرداخت. آنچه روشن است زمینه گسترش مناسبات جمهوری اسلامی با دولت شوروی مدتی قبل از مرگ خمینی فرا هم شده بود. نامه خمینی به گوربا چف و ملاقات شواردناده با خمینی، مقدمات ایسن گسترش مناسبات بودند. اما جمهوری اسلامی از نزدیکی با شوروی چه اهدا فی را دنبال میکند، چرا رفسنجانی این مقطع زمانی را برای سفر به شوروی برگزیده قرار دادها منعقده چه تا شیری بر وضعیت حکومت اسلامی ایران بر جای میگذارد و اهدا ف دولت شوروی از نزدیکی با جمهوری اسلامی چه هستند؟ حکومت جمهوری اسلامی طی ۱۰ سال گذشته اثبات کرده است که این رژیم ارتجاعی و عمیقاً ضد کمونیست، هرگاه که در تنگنا قرار میگیرد، برای خروج از بن بست سیاسی و اقتصادی و مانور کردن در مقابل امپریالیست ها، به اردوگاه سوسیالیسم روی می آورد. این سیاست طی حاکمیت جمهوری اسلامی با رها بکار گرفته شده است. اما در این میان سفر رفسنجانی به مسکو از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. وضعیت اقتصادی رژیم و وضع داخلی و بین المللی حکومت ز نظر سیاسی، اهمیت ویژه ای به سفر رفسنجانی به شوروی و انعقاد قراردادها می بخشد. این سفر در

در صفحه ۶

گرامی باد
یاد همیشه جاوید فدائی
خلق رفیق کبیر حمید اشرف



با ریشه های ریخته از خون
در قلب ما درخت تنومندی ست
آغوش برگها بیش
آتشوار
باغ شکوفه های بیش
آتشگون

این یادگار خونین
این خون شاخه گریز
روئید روزگاری در قلب های ما
با یاد خون شهیدان هشت تیر
یک روز این درخت
در راه پرفرود و فرای که می رویم
رگباری از شکوفه می افشاند
در خون ما
وقتی ز قلب چشمه خون بازمی شود
از آتش چکنده، به فریادی
آنگاه پنجه های کوی کوچک
از شاخه خمیده خون بازمی کند
پای سپیده، میوه آزادی

* *

در راه پرفرود و فرای که می رویم
تا بیدار روی منظر خونسوز
طرح ستارگان فدائی
- یک آسمان دلیر -

* *

می تا بدای زمین منظر، بسوی ما
چشم حمید اشرف، رزمنده کبیر
در راه پرفرود و فرای که می رویم
از قلب خونفشان شهیدان هشت تیر

*

کمک های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراهِ
کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam
HOLLAND

برای تماس با:

سازمان چریکهای فدائش خلق ایران (اقلیت)

نامه های خود را در دوشنبه جداگانه برای دوستان
و آشنا یان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها
بخواهید نامه های پتان را به آدرس زیر پست کنند

Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق